

پیردازند چنانکه ناصرالدوله حاکم کرمان ماهی هزار تومان بقبوه‌خانه امین‌السلطان
هپردازد

صدراعظم ایران را چهار قسمت کرده هر قسمت را بیک مدیر تعیرات سپرده
مدیران مزبور هم در ادارات خود خود را صدراعظم دوم میشناسند .
وحکام ناچارند رضای آنها را مقدم بر رضای صدراعظم بدست آورند .

علاوه بر اینها همه چون کسی مصدر حکومت میگردد رجای بیکار طماع توقع
ارمغان مخصوص آن محل را از وی میکنند توقعاتی که انجام دادن آنها مشکل است
روحانی نمایان نیاز دعاگوئی از او می‌طلبند اهل منبر زبان بند می‌خواهند مقتضواران
که بهاشیه نشینی مجالس گذران میکنند و مسخره چیان که همه جاراه دارند نیاز
مدح و ثنا گفتن و با بدگوئی نکردن از او می‌جویند نوکرهای مخصوص شاه و رجال
حتی روحانیان از حکام توقع تقدیمی و بخشش دارند شخص حاکم مجبور است این
تکلیفات را بشاه و گدا ادا نماید و با بیک قافله سنگین که اغلب از چند صد نفر برای
ایالت‌های بزرگ تشکیل میشود بمرکز مأموریت برود در مرکز مأموریت هم اولیای
توقع محلی در لباسهای مختلف موجودند که اگر مقاصد شخصی آنها انجام نگردد وی
را بتحریک نمودن عامه برضد او تهدید مینمایند خصوصاً روحانی نمایان و اطرافیان
آنها . بالجمله در مدت حکومت نمودن خرج وی باید بگذرد قروض طهراتش را بدهد
و برای روزگار بیکاری هم ذخیره می‌داشته باشد .

آیا این مصارف بی‌ریایان از کجا درمی‌آید و این همه کسبه نو دوخته که ته آنها
غیر معلوم است چگونه بر میگردد اینجا باید نظری بحال رعیت کرد که اولاً مالیات
معمولی او را مضاعف میکنند و باین مبلغ قناعت نکرده هر روز بیک بهانه تکلیف تازه
بر او تحمیل مینمایند و بعلاوه ارباب هکنت از اعیان و تجار و غیره بعنوان‌های مختلفه
مداخل کرده بتبدیل نمودن ریاستهای جزء محلی وسیله دخل بدست می‌آورند .
وازمه مشروع تر در نظر آنها خرج تراشیدن برای دولت است باسم تعمیرات
محلی ، رفع سرکشان ، آفت آسمانی ، تحکیم اجنبی و مانند اینها .

و اگر کسی فرخاً پرسش نماید گویند قسمی از آنچه را از ما گرفته اند باین سوله دریافت مینمائیم .

اگر بیچاره می بجان آمده خود را بمرکز رسانیده شکایت نماید هنوز نرسیده حاکم او را نزد دولت مفسد قلمداد مینماید و با تقدیمی خصوصی که بمدیران دوائر میدهد تحت الحفظ فرستادن او را بمحل خود درخواست کرده تهدید مینماید که اگر اقدام نکنند از عهده ادای مالیات بر نخواهد آمد .

در این حال عارض غارت شده خسارت سفر دیده رنج عزیمت کشیده تحت الحفظ باز میگردد شتمان دشمنان از يك طرف عقوبت حاکم برای عبرت دیگران از طرف دیگر بالجمله نکارش اوضاع ولایتهای ایران از جور و ستم قوای حاکم در آن شکفت آمیز و رقت انگیز است .

بزرگتر تدبیری که شاه برای آسایش خاطر خود نموده نفاق انداختن است در میان رجال دولت و بزرگان از هر طبقه و دامن زدن باین آتش تا همه بخود پرداخته از خرده گیری در کار دولت باز مانند حکام ولایات هم این سیاست را پیروی کرده در رسیدن بآرزوهای خویش از این راه استفاده مینمایند این است که آتش نفاق سرتاسر مملکت را فرا گرفته همه را بسوزاند و آتیه ملت را دچار بدبختی بزرگ مینماید و در حقیقت بزرگتر چیزی که این خلق را در عین بدبختی در زیر فشار استمکاری شدید نگاهداشته اول نفاقی است که در میان آنهاست . دوم وفاقی است که روحانی نمایان بمنافع مشترک باستمکاران دارند .

این است سیاست داخلی دولت و اما سیاست خارجی تمام نقطه توجه دولت رعایت دو همسایه جنوب و شمال است گرچه بتحصیل رضای آنها بر سنگینی بار مملکت از دو طرف افزوده گشته نفوذ آنها بر زیادت گردد .

انگلیسیان امتیازات می طلبند روسها نیز عوض میخواهند آندو بمر کب آرزوهای خویش سوار میشوند و درباریان دلخوش میباشند که سیاست خارجی را نیکو رعایت کرده خاطر شاه را آسوده نموده تا بعیش و عشرت خود بپردازد .

نفاق مابین رجال دولت و مخصوصاً رقیان شغل صدارت در سبک و سنگین نمودن

کفه‌های ترازوی سیاست اجنبی‌مدخلیت دارد و بدبختیهای خارجی بدست قوای داخلی بسوی مملکت جلب میگردد در میان این قبرستان تاریک موحش ناله‌ضعیفی که گاه‌گاه شنیده و روشنائی کمی ازدور دیده میشود احساسات تازه‌ایست که در باره ملی از سرهای پرشور بروز نموده نزدیک است کاسه صبر آنها لبریز گردد این احساسات روز بروز قوت گرفته بر طغیان خود مینمیزد.

اظهار نارضامی از اوضاع حاضر کردن گرچه در مجالس خصوصی باشد و در میان رجال دولت که یکبار مانده‌اند بر قابت از باب کار بشدت رواج دارد ولی بتوده ملت سرایت نمیکند تنها چیزی که میتواند گاهی بگوش ملت غافل برسد شکایتهای مظلومین است در داخل و مذاکرات جمعی از ییداران در داخل و خارج.

دولت ناصری برای جلوگیری از این احساسات تدبیر بزرگی کرده و آن این است که از هر سری صدای شکایتی بر آید اورا بفساد عقیده نسبت داده بدستیاری روحانی نمایان بوعده ابدی اسکاتش مینمایند و میگویند بایی بود.

از این سبب از ترس تهمت فساد عقیده کسی از مظالم درباریان و همدستان آنها جرأت شکایت ندارد در جرید خارج بر ضد اوضاع حاضر ایران مقالات همه جور از همه جا درج میشود اما درباریان و خواص نمیخوانند و اگر بخوانند هم از آنها تجاوز نکرده بگوش ملت نمیرسد.

بگانه آینه‌ئی که برای انعکاس افکار ییداران ملت بزبان فارسی هست جریده اختر است که سالهاست در قسطنطیه بمدیرى آقا طاهر تبریزی طبع و نشر میشود.

این جریده محل توجه گشته از دست ملت و ناحتشودان از اوضاع حکومت مقاله‌ها میگیرد و از افکار باخیران از ایرانیان مقیم معالک خارج استمداد میکند نگارشات جرائد اجنبی را که بر ضد ایران است ترجمه و طبع و نشر مینماید مگر از طرف دولت ورود اختربخاک ایران ممنوع شده ولی استقامت نموده بوسائل و وسایط آزاد میگردد و کشمکش میان دولتیان و روزنامه اختر بیشتر سبب کنجکاری نمودن ملت از عند درجات آن است بالاخره انتقاداتی که اختر از دولت مینماید عمومیت حاصل نموده بر هیجان ییداران میفزاید علی‌الخصوص که دیر گاهی است صفحات این جریده جولانگاه

قلم میرزا عبدالحسینخان کرمانی معروف بمیرزا آقاخان است که در فصل دهم و چهاردهم نامبرده شده .

میرزا آقاخان مقالات آتش بارمینگارد و خاطر آزادیخواهان را بیجان میآورد. بالجمله افکار جدید در تاریکی ستمکارها و بی مدعیها از هر طرف تجسس روشنائی نموده بیشتر امیدواری آنها بجانب اروپاست .

جریده اختر، نگارشات میرزا آقاخان، کتاب يك كلمه (قانون) میرزا یوسفخان مستشارالدوله مذاکرات و مسطورات سیدجمالالدین اسدآبادی جریده قانون میرزا ملکمخان و دیگر نگارشات اوردیداری ایرانیان و نورانی نمودن افکار تجدیدخواهان تأثیرات مهم نموده پیش آمد روزگار هم چراغ هدایت پیش پای آنان گرفته و میگیرد تا عاقبت کار چگونه ولایت ملت برای استفاده نمودن از آثار تمدن عصر حاضر چه اندازه بوده باشد .

فصل شانزدهم

دخانیه و قسح آن

در سال ۱۳۰۹ یکهزار و سیصدونه ه حادثه بزرگی که برای ایران روی میدهد حکایت دخانیه است .

برای ظاهر شدن حقیقت امر لازم است بنویسم کار رقابت روس و انگلیس در ایران بشدت بالا گرفته دائماً دو سیاست مختلف بابکدیگر در حال منازعه و مجادله معنوی میباشد و در رقیب بزرگتر میدانی که دارند میدان گرفتن امتیازات است که از دو طرف دائماً بدولت از این راه فشار وارد میگردد .

دولت هم بواسطه بی فکری و نداشتن مردان کار آگاه عاقبت اندیش آخر چاره می که برای خود میبندد اینست که هر دو طرف را راضی نگاهدارد و نتیجه این سیاست آنکه روز بروز بار خود را سنگین مینماید .

بخطرم دارم در ایام کودکی روزی هیزم کشی را دیدم باری بزرگ بر پشت خری کوچک نهاده در صورتیکه يك طرف آن سنگین تر از دیگر طرف است قدمی چند که

پارکش ناتوان بر میدارد بار کج شده بر زحمت حیوان افزوده میشود صاحب بار بناچارای سنگی از زمین برداشته بر روی لنگه سبکتر میگذارد تا دولنگه برابر گردند گرچه بواسطه سنگینی متک فشاری تازه بر پشت باربر وارد میشود اما از زحمت کمی یارموقه آسایش مییابد دولت ما هم در مقابل همسایگان خود این سیاست را اختیار کرده روز بروز از استقلال معنوی خود میکاهد و با آسایش موقتی خویش دلخوش میگردد از جمله امتیازهای مهم که داده شده یکی امتیاز دخانیه است که در آخرین مسافرت ناصرالدین شاه با اروپا بکمپانی انگلیسی داده شده گرچه ظاهرش تجارتی است ولی در باطن امتیازی سیاسی است.

دادن این امتیاز کفه سیاست انگلیس را بر سیاست روس در ایران بلکه در آسیای وسطی میچرباند و روسها را بزحمت دست و پا نمودن شدید میاندازد.

خصوصاً که پای یک رقابت داخلی هم در این کار بمیان میآید و آن رقابت میرزا علی اسفرخان امین السلطان صدراعظم است که این امتیاز بتوسط او داده شده با کمران میرزای نایب السلطنه که وزارت جنگ و حکومت طهران را دارد و گفته های او در وجود ناصرالدین شاه نظر بسلافة پدر و فرزندی مؤثر واقع میشود و همه وقت میخواهد او را خشنود نگاهدارد.

روسها از این رقابت داخلی استفاده کرده کمران میرزا را بیرانگیختن هر وسیله برای برهم زدن امتیاز مزبور وادار مینماید.

شاه راهم بهمین وسیله و وسیله های دیگر باطناً از کرده خویش پشیمان میسازند آیا میتوان گفت باقی بودن این امتیاز برای استقلال ایران بهتر است یا برهم خوردن آن نه چونکه حل این مشکل آسان نیست و شخص باید بر موز سیاست آگاه باشد تا بتواند پیش گویی کند البته بظاهر برهم خوردنش بهتر است خصوصاً که دولت در ابقای آن مجبور میشود برای برابر کردن ترازوی سیاست بر روسها هم امتیازی بدهد ولی پس از برهم خوردن امتیاز مزبور یکی از نویسندگان زبردست ایرانی که تا کتون نمیدانم کیست مقاله ای در اثبات منافع این امتیاز نوشته استقلال ایران را در ابقای آن دانسته است. مقاله مزبور در استانبول در اداره اختر بی امضاء بطور ضمیمه منتشر میگردد

نویسنده آن مقاله مینویسد، مقتصد سیاسی کسی است که در عین روشنائی روزتاریکی شب را ببیند و در عین حرارت تابستان سردی زمستان را احساس نماید.

سنگینی سیاست روس و مزیت آن بر سیاست انگلیس برای ما خطرناک است و هیچ چیز نمیتوانست سیاست روس را محدود نگاهدارد مگر همین امتیاز که بانگلیسیان داده شده بود.

بهر حال این امتیاز مفید یا مضر برهم میخورد و تأثیرات نیک و بد آن پس از این معلوم میگردد اینک بشکارش اجمالی از اصل واقعه پردازیم.

بعد از مراجعت نمودن ناصرالدین شاه از اروپا کمپانی انگلیسی بعملیات شروع کرده شخص با سیاستی را برای اداره کردن دخانیات بایران میفرستد موسوم به (انستین) شخص مزبور باشتاب با اقدامات میپردازد در طهران عمارت مرکزی مفصلی بنا میکند تشکیلات اداری میدهد مستخدمین زیاد با هواجیهای گراف میپذیرد و بزمان کمی نفوذ خود را بولایات سرایت داده آثار اقتدار خویش را در همه جا هویدا میسازد روسها که از اصل امتیاز دلتنگ هستند از آثار عملی آن دلتنگ تر گشته بمقام اسباب چینی بر آمده کار را بجای میبرسانند که ناصرالدین شاه را از کرده خود پشیمان میسازند اما در ظاهر شاه نمیتواند اقدام مخالفی بنماید خصوصاً که رژی مصارف زیاد در معدت کم نموده و اگر بخواهند این کار را برهم بزنند باید مبلغ گزافی بخرامت بدهند ولی با این تفصیل کارکنان روس دست از کار نمیکشند تا کامران میرزای نایب السلطنه را بضدیت نمودن و ادار مینمایند.

کامران میرزا علاوه بر منافع خصوصی که شاید در این مخالفت نمودن دارد غلبه بر خصم را هم غنیمت شمرده پای بعضی از روحانیان و اشخاص کارکن را از تجار و غیره بمیان آورده در زیر یک پرده نازک که او خود دیده نشود بعملیات مخالف میپردازد.

کامران میرزا آقا میرزا حسن آشتیانی را که بر دیگر روحانیان تقدم علمی دارد بان خود همراه میکند و او بهر وسیله هست در سامره بگوش حاج میرزا حسن شیرازی که رئیس اول روحانیان مذهب جعفری است میبرساند.

میرزای شیرازی در این خصوص و در خصوص بعضی حوادث فارس که مخالف ترتیب و انتظام واقع شده یکی در مکتوب تنید بشاه مینویسد و نتیجه مطلوب بدست نمیآورد اما دنبال مطلب را رها نکرده بر اصرار خود میفزاید .

کامران میرزا آقامیرزا حسن را بران و امیدارد که آشکارا بر ضد رژی اقدام نماید یعنی بر ضد دولت و مسلم است که آقامیرزا حسن تا اطمینانی از میل باطنی شاه نداشته باشد جرأت نمیکند چنین کار بزرگی اقدام نماید .

در این ایام نگارنده در حوزه درس آقامیرزا حسن حاضر میشوم همه روزه پیش از شروع بدس میرزا شرحی راجع باین کار برای طلاب بیان نموده مضرتهای این امتیاز را آنطور که دستور باو داده اند شرح میدهم و ضمناً میگویم دوست میدارم پرده نازکی که میان دولت و ملت باقی مانده است برداشته نشود و بارعایت ادب و احترام موفق بپرهیزدن این امتیاز بگردیم و این پرده نازک شاید همان پرده می باشد که بروی دروئی شاه و نایب السلطنه در مقابل انگلیسیان و صدر اعظم کشیده بوده است بهر صورت یکی از طلاب محضر میرزای آشتیانی آقا سید اسد الله خرقانی است که در فصل نهم بنام او اشاره می رفته آقا سید اسد الله بواسطه اینکه از اصحاب آقا شیخ هادی نجم آبادی است و در این وقت حوزه او هدف حمله پاره می از روحانی نمایان شده است تا از شر بدخواهان خویش در امان باشد به حوزه درس میرزای آشتیانی حاضر میشود اما کامران میرزا را دشمن خود و دشمن تمام تجددخواهان میشناسد در این قضیه چون میداند اظلم لوات میرزا بروفق مرام کامران میرزا است اظهار موافقت نمینماید و گاهی حرفهای مخالفت آمیز میزند این است که کم کم در این حوزه مورد بدگمانی گشته میرزا از او ملاحظه دارد يك روز که اتفاقاً سید غائب است آقامیرزا حسن نگرانی خود را از سید بکنایه که همه کس میفهمد که مقصود کیست میفهماند و سید دیگر بیجلس او حاضر نمیگردد .

بالجمله افکار عمومی برای يك اقدام عملی حاضر میشود .

بالآخر حاج محمد کاظم ملك التجار که مردی متهور و جسور است و پانایب السلطنه و میرزای آشتیانی محرمیت دارد فتوایی بامضای میرزای شیرازی منتشر میکند باین

مضمون :

الیوم استعمال تنباکو و تنن بای نمودن در حکم معاربه با امام زمان است.
گرچه این نسبت دروغ است ولی چنان معلوم میشود که میرزای شیرازی اجازه
داده است دیگران بنام او اقدام نمایند اگر پیشرفت نمود انکار ننماید که از ناحیه
او بوده است.

بهر صورت این حکم بفاصله دو ساعت در طهران منتشر گشته عموم مردم اطاعت
نموده استعمال دخانیات را ترك مینمایند بطوری که اگر کسی بخواهد مخالفت نماید
مطمون و مردود در اسلام شمرده میشود.

باینهمه روحانیین طهران در این واقعه دو دسته میشوند یکی بر ضد رژی که
میرزای آشتیانی در رأس آنهاست و دیگر موافق بارژی بموافق امین السلطان صدراعظم
که در رأس آنها آقاسید عبدالله بهیبانی واقع است اما طولی نمیکشد که بواسطه نشر
حکم منسوب بمیرزای شیرازی دسته اول قوت گرفته آقاسید عبدالله و همراهاتش مطمون
میگردند.

خلاصه هیجان عمومی میرزای آشتیانی را بر آن میدارد که در جلوگیری از
استعمال دخانیات از هر اقدام دریغ ننماید و کار بجائی میرسد که سفارت انگلیس و
اداره رژی تبعید او را از طهران از دولت درخواست نموده تصور مینمایند بدور شدن او
کار بروفق مرام آنان صورت میگیرد دولت که در ظاهر اظهار بی طرفی میکند حکم
تبعید او را میدهد.

صدور این حکم بضمیمه تهریکات معنوی حکومت و روسیان بلوای در طهران
برپا نموده روحانیین باستانی یکی دو نفر که نمیتوانند شرکت نمایند در خانه میرزای
آشتیانی جمع شده بازارها بعاتی که داریم بسته میشود و مردم در اطراف خانه میرزای
آشتیانی که چندان فاصله با ارگ همایونی ندارد اجتماع کرده بعنوان اینکه حکم
تبعید میرزای آشتیانی بموقع اجرا گذارده نشود بلوای عمومی برپا میشود.

گرچه اساس بلوا ساختگی و برای اسکات انگلیسیان است اما شاید هنوز
بضدیت با دولت هم بشود زیرا که بلوا کور است چاه را از راه تمیز نمیدهد بلواییان
توجه بارگ همایونی کرده و وزراء را در عمارت سلطنتی محصور مینمایند.

نگارنده خود در میان جمعیت بوده جریان امور را مشاهده نموده میبیند هم از گوشه و کنار مردمی بلواییان را بر پشتن عمارت سلطنتی ترغیب مینموده اند در صورتیکه مستحفظ کمی در اطراف ارگ است هر کس میخواهد بمواظقت دولت بسختی بگوید دچار ضرب و شتم میگردد.

در اینحال نایب السلطنه از عمارت سلطنتی بیرون آمده در زیر سردر معروف به سردر نقاره خانه در حالتیکه یکدسته قراول جلو او را گرفته مانع از ورود بلواییان هستند نزدیک میشود که با مردم سخن بگوید و آنها را بمتفرق شدن امر نماید تا تکلیف ظاهری ادا شده باشد کلمه‌ی چند گفته نگفته که از طرف خیابان جباخانه یکدسته قوی از بلواییان با قریاد و فغان سر از بر شده از مقابل ارگ گذشته بخانه میرزای آشتیانی میروند سپس سالار ایران را ترس غالب شده پشت مردم نموده بجانب عمارت سلطنتی فرار میکند فرار او بارسیدن دسته بلواییان بدرارگ مقارن میگردد و قراولان نمیتوانند از مردم جلو گیری کنند بلواییان داخل ارگ شده بعمارت سلطنتی حمله میکنند نایب السلطنه خود را بدلیلز عمارت رسانیده با قبا بالاخان که ریاست قشون ارگ را دارد فرمان شلیک میدهد چندین تن از بلواییان کشته و زخمی شده باقی فرار مینمایند گرچه قشون دولت سعی میکند کشتگان بدست بلواییان نیفتد ولی آنها دوسه نعل را بدست آورده روی تخته میگذارند بخانه میرزای آشتیانی برده کار بالا میگردد.

در اینحال دولت بهانه بدست آورده سفارت انگلیس را راضی و رژی را متقاعد میکند خسارت وارده بر او را بدهد و امتیاز را لغو نماید.

خبر تصمیم دولت برای لغو کردن کار رژی منتشر میشود شب هم سر دست آمده مردم متفرق میشوند در نتیجه کامران میرزا بر امین السلطان یا سیاست روس بر انگلیس غالب آمده بار ادای قرض رژی بگردن دولت گذارده میشود.

گرچه دولت همان شب لغو شدن امتیاز رژی را اعلان مینماید ولی مردم نمیپذیرفتند تا وقتی که از طرف اداره رژی بامضای (انستین) رئیس اداره این خبر رسماً اعلان و مردم اطمینان یافته منصرف میگرددند.

میرزای شیرازی در عالم روحانیت بر سر اینکار از آنکه هست بزرگتر میشود

هر يك از روحانیان در هر شهر که طرفدار برهمزدن کارزری یعنی بظاهر برضد دولت قیام نموده بوده اند مرجعیت تاهه هیبابت و اتصال مخصوص بمیرزای شیرازی حاصل مینماید گرچه پیش از این نه درانظار مردم واقعی داشته اند و نه در ریاست روحانی مقامی .
میرزای شیرازی هم بعد از حسن خانمت یافتن اینکار انکار نمیکند که حکم حرمت استعمال دخانیات از او بوده است .

فصل هفدهم احوال خانواده

پدرم در صفت توقف طهران یا کمال احترام ریاست شرعی مینماید مردم از مواعظه های مؤثر او استفاده میکنند خواص و مخصوصاً صاحبان افکار تازه از مذاکرات اخلاقی که در مجالس مینماید و از آداب دانی و حقوق شناسی او بهره میبرند.
و از همه بالاتر استغنائی طبع اوست که قانع است بهرچه از خود دارد و این در نظر خواص خصوصاً رجال دولت که اغلب گرفتار توقعات روحانی نمایانند قابل توجه شده بر احترامات او افزوده شده است.

چیزی که در این حال خاطر ما را مکدر دارد اخبار ناگواری است که از اصقهان میرسد در اصقهان معاندین پدرم از هر گونه تجاوز بحقوق برادران من و از رسانیدن هر قبیل زیان بدارائی ما دریغ نمیدارند.
پدرم مکرر بدولتیان شکایت میکند تعری نمیبخشد .

امین السلطان با کمال دشمنی که باطل السلطان دارد از دشمنان درباری خود مخصوصاً کاهران میرزا ملاحظه دارد که علناً باطل السلطان برای خاطر پدرم طرف گردد ناصرالدین شاه هم باینکه میداند مطلب از چه قرار است ملاحظه پرش را از دست نمیدهد .

و بالاخره بوسیله دستخط معرمانه که بمیرزا زین العابدین امام جمعه طهران میکند پدرم را مکلف میسازد در طهران اقامت گیرند و بطل السلطان توصیه میکند مزاحم خانواده ما نباشد .

اما این توصیه اگر بر عداوت او نیز اید از شرارتش نمیکاهد چونکه بتوقف پندم در طهران رضایت ندارد فقط نتیجه اقدامات پندم و دوستان او فائده بزرگ همراهی باطنی امین السلطان این میشود که سعایت‌های بسیار ظل السلطان در نزد شاه در باره پندم بی اثر میماند.

و این خود کار مهمی است که ظل السلطان را تصور نمیکند چنانکه در یک موقع بفراهم آوردن اسباب بسیار میخواند پندم را نزد شاه بایی بشواند چه میدانند این کلمه در



مرحوم جلوه

بخشم آوردن او اثر مخصوصی دارد.

در این موقع باز امین السلطان پیشدستی در حضور جمعی از خلوتیان در جزو خیرهای تازه که از همه جا های مملکت بعرض میرساند بطور مزاح میگوید در اسفهان هم املاک حاجی میرزاهادی بایی شده اند شاه و خلوتیان میخندند و اقدامات ظل السلطان بی اثر میماند.

با اینهمه میتوان گفت زیان همراهی امین السلطان با پندم در کار معارضة با ظل السلطان کمتر از سردی که میدهد تمیباشد زیرا که

اگر این ملاحظه نبود شاید ظل السلطان تا این درجه دشمنی نمیکرد.

بالجمله در ایام اقامت طهران نگارنده فرصت را غنیمت شمرده در محضر میرزای

جلوه (۱) بتحصیل فلسفه میپردازد.

(۱) جلوه آقا میرزا ابوالحسن ذواوه می اردستانی است از دانشمندان نامی اوایل عمر در اسفهان اقامت داشته و بعد بطهران آمده سالهاست در مدرسه دارالاشاء تدریس مقبول مینماید در انظار خواص احترام شایان تقدیر دارد بعضی از رجال معترم دولت بوی اظهار ارادت میکنند عمری بلند قامت ضعیف اندام خوش سیماست معاصر کسی دارد که در این وقت بهنا و تکه مینماید لباس بقیه در پاورقی صلحه مقابل

یكروز پدرم مرا طلبیده در حالتیکه آقا محمد صادق همدانی که از فضایی معروف طهران و از مدرسین شهر در اصول فقه است با وی نشسته است چون چندی در حوزه درس این شخص فاضل حاضر شده‌ام با احترام استادی مینمایم .
 پدرم میگوید از اشتغال تو بتحصیل فلسفه سخن بمیان آمده آقا (اشاره میکند بهنشین محترم خود) مصلحت بینی مینمایند البته اطاعت آنرا بر خود لازم مینمایند شنیدن این کلام خاطر مرا پریشان کرده یا خود میگویم مبدا مرا از تحصیل معقول منع نمایند اما طولی نمیکشد که آقا صادق شروع بسخن نموده مقصود خود رایان و خاطر مرا آسوده میکند .

میگوید چون سالها در تحصیل فقه و اصول رنج برده پسندیده نیست تنها در محضر درس حکمت حاضر گردی و ارباب نظر این شهر ترا فقط از محصلین فلسفه بشناسند همان بهتر که بمجالس درس فقه و اصول هم گرچه چندان محتاج نیستی مراد است نمائی تا مقام خود را رعایت کرده باشی اگرچه این ملاحظه در نظر من اهمیت ندارد و برد و قبول مردمی که از روی تعقل سخن نمیگویند نظری ندارم ولی خیر خواهی استاد محترم را خصوصاً با سفارش پدرم پذیرفته و در بعضی محضرهای درس فقه و اصول هم مانند محضر درس حاج میرزا حسن آشتیانی چنانکه از پیش اشارت رفت حاضر میگردد از اینجا میزان نظریات خواص آنها در روشن ترین نقاط مملکت بدست میآید و معلوم میشود که تا ما بقافله بیداران برسیم گذشتن زمانها و عوض شدن خونها لازم است .

بالجمله در این ایام احوال روحی و احساسات باطنی من در اضطراب شدید است و در تکلیف خویش نسبت بآئیه که چه باید بکنم بکجا باید برسم حیران و سرگردانم

روحانیان دیر میکنند عمامه سیاه بر سر میگذارند بی اهل و عيال زندگانی میکنند و لادش در هجر دوم از ماه سیزدهم هجری است در فلسفه پیروی از مسلک مشائخ مینماید تألیفات ابن سینا را بزرگ کرده بتدریس آنها افتخار میکند کتب متأخرین مخصوصاً ملا صدرا شیرازی را تدریس میکند اما اهمیت بآنها نمیدهد خصوصاً با سفار او که آن را جمع آوری شده از کتب دیگران میداند و تألیف آن کتاب را باینصورت که هست بشاگردان صدالتالکین نسبت میدهد که پس از رحلت او نموده باشند تشیعی مقام دانشندی استاد معظم از وظیفه من خارج است اما چیزی را که میتوان گفت اینستکه احاطه او بر کلمات قوم پیش از دختهای فلسفی و تشیعی است . بالجمله شخص مهربان خوش معاووه و نزرگوست در ادبیات مهارت دارد و شمردنیگو میگوید سبک ناصر خسرو و لوی را در شاعری دوست میدارد .

گاهی تصور میکنم شغل پدر را پیروی کرده یکجهت بادای وظائف روحانیت پردازم اما عمر این اندیشه بسی کوتاه است چه هر وقت این تصور را مینمایم بیخبری عوام و رفتار ریاکارانه روحانی نمایان و آنچه از سالوسی و مردم فریبی در این زمان رونق دهنده بازار روحانیت شده در نظرم جلوه گر گشته نامساعدتی طبع خود را در پیروی آن خیال احساس کرده فوراً از این اندیشه خارج میگردم.

میبینم اگر بخواهم در این راه سیر نمایم و از حدود آن تجاوز نکنم جز آنکه از خلق دوری کرده عزلت گزینم چاره نمی دارم و آن راهم در اول جوانی با آن حرارت که در وجود من است روا نمیدانم.

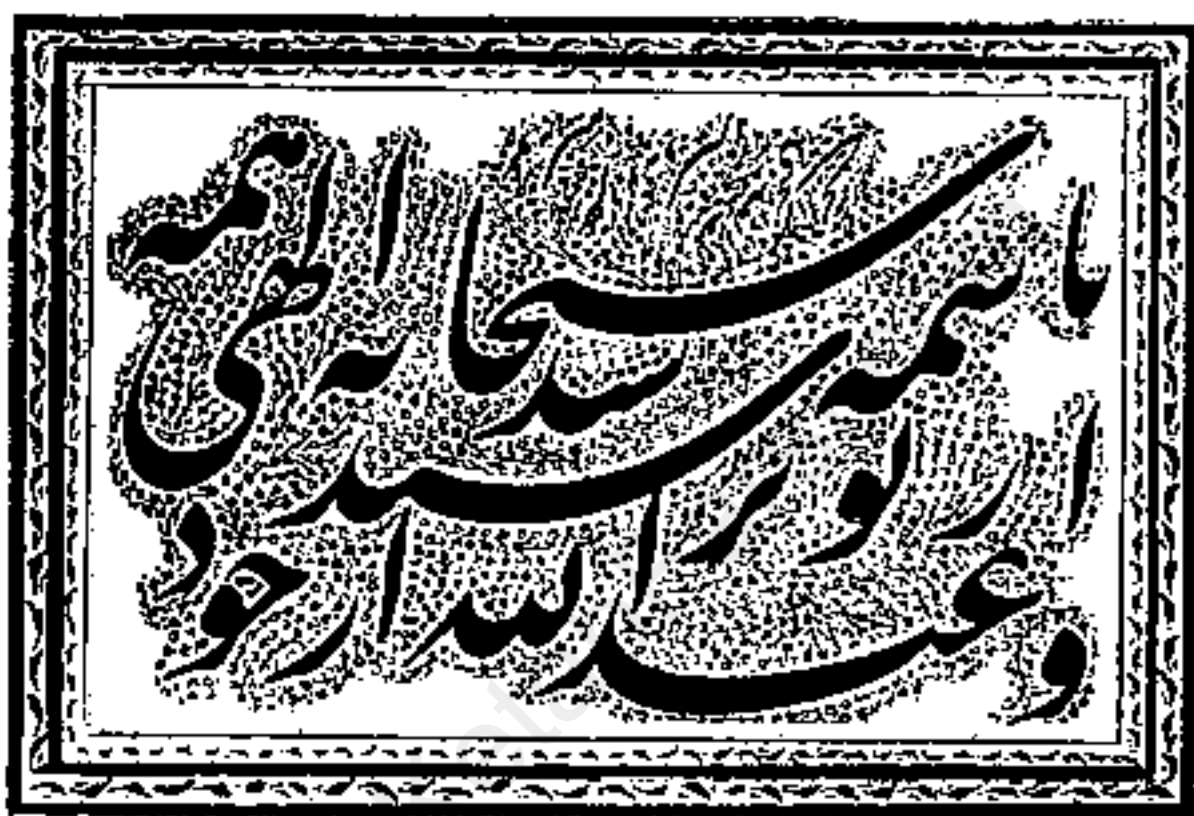
خلاصه روزگاری در این اندیشه ها میگذرد یک وقت خیالم قوت میگیرد مختصر کتاب و متعلقات شخصی که دارم میان فقیران تقسیم کرده خود را از هر گونه علاقه آزاد نموده سیاحت پردازم دوستانم از این خیال آگاه گشته مرا از اجرای آن باز میدارند. گاهی میخواهم دارالایمانی برای کودکان فقیر بی پدر تأسیس نموده از این راه خدمتی بملت نمایم و مصمم انجام آن میشوم مدتی در فکر و خیال اینکلام و برای مصارف آن در اندیشه فرو میروم یک وقت میگویم از متمولین اعانه بگیرم و چون درستکاری و بی طمعی مرا مشاهده کنند شاید برایکن کسک نمایند یک وقت میگویم از دولت استمداد خواهم کرد.

بالاخره در عالم خیال برای شروع باینکار نقشه میکشم و از این است که در محاذی ایستگاه راه آهن تهران به حضرت عبدالعظیم که اغلب مردم بانتظار دیدن آنجا وقت میکنند زمین بدست آورده بنائی که مشتمل بر تفرجگاه مختصری باشد بنمایم اطلاع بر اینکه اراضی مزبور متعلق است بمیرزا علی اصغر خان امین السلطان که گاهی بذل و بخششهایی دارد این خیال را قوت میدهد.

بتوسط یکی از بستگانش اندیشه خود را بوی پیام میدهم نه تنها نمیپذیرد بلکه مرا منع نموده میگوید شاه با اینکه نه افکار مساعد نیست خاندان او شما هم دچار کشمکش با ظل السلطان است مگر سم این اقدامات در نظر شاه تأثیر بد نموده عاقبت خوشی نداشته باشد. این جواب که بظاهر از روی خیر خواهی است مرا مأیوس میسازد و از اندیشه طولانی که در این راه روزگاری مایه سرگرمی من بوده دست کشیده اجرای آنها را

بدست تغییر اوضاع دولت و پیش آمد امور و میگذارم .

در اینحال یگانه تفتنی که در زندگانی دارم این است که بعضی از جوانان با استعداد نزد من آمد و رفت نموده بتعلیمات خطی و ادبی آنها اقدام مینمایم و در ضمن با هر کدام بتفاوت استعدادی که دارند مذاکرات تربیت آمیز نموده آنها را بیدار و بتکلیفات



نمونه خط نسخی مرحوم دولت آبادی

آینده خویش خبردار میکنم بتصور اینکه اگر اسباب توسعه دائره معارف عمومی فراهم گشت و مراهم توفیق رفیق آمد از این جوانان اشخاصی بتوانند اسباب دست من بوده باشند بالجمله در این خیالات امر از حیات میکنم و افکار من بینهایت پریشان است ذی الحجّه یکمزار و سیصد و نه هـ . میرسد هوا بشدت گرم مردم دارالخلافه بعلاتی که دارند بشمیرانات میروند من روزی چند از او آخر ذی الحجّه را بقریه او این شمیران میروم بدیدن بعضی از دوستان خود که از جمله آنهاست میرزا حبیب طیب (۱) متخلص بیدیع

(۱) میرزا حبیب از اشخاص تربیت شده سالها در دارالفنون طهران تحصیل کرده بتصدیق معلمین اروپایی که از مدرسین دارالفنون هسته در طب مهارت شایان تمجید یافته در ادبیات و فضائل داخلی دست رسائی دارد شعر نیکو میگوید در موسیقی ماهر است .

الزمان روزی دوسه بادوست خود بسر برده یکشب در میان صحبت از زندگانی دنیا اظهار دلسردی کرده عاقبت میگوید تا بینیم وبائی که بماروی آورده چه خواهد کرد. تا این وقت نشیده‌ام وبا آمده باشد شنیدن این سخن خاطر مرا مشوش کرده در مراجعت بشهر واطلاع بر حال خانواده‌ام تعجیل نمایم اما در شهر طهران تا آن وقت از این مرض خیری نیست.

محرم یکهزار و سیصد و ده در میرسد مردم بعادت دیرین بعزاداری میردازند اجتماعات و مرادوات برزیادت میگردند.

اسباب انتشار مرض از هر طرف مهیا میشود از روز دوم محرم وبا طغیان کرده هنوز به دهم نرسیده روزی صد ها از مردم هلاک میگرددند در خانه‌ها علاوه بر اینکه مجالس ووضه خوانی عمومی هست بواسطه مرجعیت تام پدرم این خانه محل توجه گشته برای تحصیل دعا و آنچه وظیفه روحانیت است نسبت بزندگان و مردگان از هر قبیل مردم غالباً آمد و شد میشود و پدرم با قوت قلبی که کمتر از کسی دیده شده ادای وظیفه مینماید ماه پنجم میرسد و با روز بروز بر طغیان خود هیفزاید اضطراب مردم بعد کمال هر کس بیشتر هیترسد زود تر میرسد.

شماره مردگان در شهر طهران بروزی هزار و پانصد نفر میرسد اموات را در تابوت و تابوت را بر پشت الاغ بقبرستان میبرند و هیچگونه تشریفات برای هیچ مرده‌ای از هر خانواده باشد بجا آورده نمیشود با این سادگی و آسانی باز یکروز و دو روز جنازه های عزیزان در برابر پدران و مادران و ارحام واقارب بر زمین است و وسائل کفن و دفن آنها فراهم نمیشود.

در اواخر محرم یکهزار و سیصد و ده (۱۳۱۰) از خانه ما نگارنده و یک جاریه جوان در یکروز گرفتار وبا میشویم بقاصله چند ساعت جاریه در میگذرد شدت مرض من بآخر درجه رسیده علامتهای مرگ نمودار شده پرستاران دست از زندگانی من میسویند اما مرا هوش و حواس بجااست مایوسی پدر و مادر و دیگران را احساس میکنم یکوقت بخاطر میآورم که اگر از این بلا نجات یافتم خیالات مختلف را در زندگانی آینده خویش بکی نموده صدق و صفا را شیوه خود ساخته بر حقیقت و راستی تکیه

داده قسمت عمده از زندگانی را صرف خدمت بنوع نمایم و با بدان آمیزش نکنم این خیالات چند دقیقه حواس مرا که مصروف جان سپردن است از محل توجه خویش بازگردانیده بعالم زندگانی متوجه میسازد.

یکوقت احساس قوتی در خود نموده بهوش طبیعی بازگشت نموده بصورت پرستاران که اشک از چشم آنها میبارد نظر امید بخشی مینمایم.

آثار پشاشت از صورت ها نمودار شده بر بسترم گرد آمده مرا میخوانند در صورتیکه حرکت لبهای آنها را مبینم اما صدای ایشانرا نمیشنوم.

پس از چند روز کم کم مزاجم رو بهببود نهاده در آنحال گاهی باندیشه بلای از خود گذشته فرو رفته در عالم قلب از ناتمام ماندن راهی که بالاخره ناچار ببیمودن آن هستم خود را خوشحال نمیبینم.

علی‌الخصوص که پس از چندی پی درپی از درگذشتن دوستان و رفیقان جانی خیردار میشوم که از جمله آنهاست دوست عزیزم حبیب طیب که در گورستان اوین مدفون میگردد و در خانمه تاریخ مرگش میگویم: شادمان رفت بمنزل که محبوب حبیب. بعد از این حادثه خیالات متفرقه من تمرکز یافته هواهای بلندی را که در سر داشته دور نموده بخود میآیم و یا عزم جزم مصمم میشوم بعهد و پیمانی که در حال احتضار نموده‌ام وفا نموده در اینراه بکنم آنچه بتوانم و در هیچ حال رعایت چهار اصلی را که برای زندگانی خود قرار داده‌ام از دست ندهم که راستی و تکیه بآن و خدمت بنوع و نیامیختن با بد هنجاران بوده باشد.

فصل هجدهم

پایان دشمنی و تأهل

چون چند ماه از سال یکهزار و سیصد و ده ۱۳۱۰ میگذرد ظل‌السلطان حاکم اصفهان بطهران احتضار میشود ظل‌السلطان باقتضای زمان و بواسطه اهمیت موقع پدرم در طهران صلاح خود را چنان مبیند با او مهربانی نموده اظهار خصوصیت کند و خیال مینماید پدرم را باصفهان برگرداند اهل اصفهان مخصوصاً روحانیان که تغییر

وضع حاکم و اظهار مهربانی او را با پدرم احساس میکنند و اینکه شاید باصفهان مراجعت نماید کتباً بوسیله تلگراف پذیرفتن خواهش ظل السلطان را در بازگشت باصفهان از او درخواست مینمایند .

پدرم تلگرافات مزبور را نزد امین السلطان میفرستد که او باخبر بوده باشد امین السلطان آنها را ضبط کرده پس میفرستد .

ظل السلطان تصور نمیکند پدرم بکلی از خیال مراجعت نمودن باصفهان انصراف دارد و هم از قضیه دستخط شاه که موجب اقامت ما در طهران شده بی خیر است چیزی را که نمیداند این است که سعی و کوشش او در مراجعت دادن پدرم بی اثر مانده بیوده شدن اقدامات او از یک طرف و از طرفی دیدن وضع نفوذ کلمه پدرم در طهران او را مکدر و مضطرب میدارد .

و نتیجه این میشود که در اصفهان با برادر بزرگ من آقا میرزا احمد بنای بد رفتاری را گذارده در اغتشاش امور خانوادگی ما هر چه میتواند کوتاهی نمیکند . ما هم بیدار کار خود هستیم و از دسیسه ها که میشود تا آنجا که بتوانیم جلوگیری مینماییم راههای تجاوزات را میندیم دستهای یگانه را که میخواهند بدستور حاکم ظالم داخل خانواده ما شوند و اسباب اختلال امور معاشی ما را فراهم آورند قطع میکنیم تا دست تقدیر الهی چه کند و چگونه انتقام مظلوم از ظالم کشیده شود . ظل السلطان بخیال میافتد بهر وسیله باشد خاطر شاه را از پدرم مکدر نماید حتی آنکه بشاه وانمود میکند پدرم جمعیت در طهران جمع میکند تا بدولت یابی گردد .

نوشتجات ما را در پستخانه اصفهان گرفته باز میکند اگر چیزی ضمناً راجع بدولت دارد نزد شاه میفرستد و امین السلطان در هر حال از ما دفاع میکند .

امین السلطان بتوسط محمد ابراهیم خان معاون الدوله کاشانی که با او محرم و با خانواده ما الفت دارد مطالب را بما میرساند .

معذور بزرگی که از مهربانی امین السلطان ما را حاصل شده علاوه بر اینکه با آتش ضدیت ظل السلطان دامن میزند گرفتار شدن ماست بدست دشمنی کاهران

میرزا نایب‌السلطنه گرچه او در ظاهر با پدرم اظهار هربانی میکند اما در باطن از روی رقابت با امین‌السلطان مضایقه ندارد گاهی ظل‌السلطان را در اقداماتی که بر ضد ما میکند یاری کرده باشد چنانکه در يك مورد ظل‌السلطان با سیاب چینی بسیار و تطمیع نمودن بعضی از روحانی‌نمایان اصفهان استشهادی بر علیه پدرم تمام کرده بتوسط یکی از زنه‌های حرمسرای شاهی نزد شاه میفرستد .

مضمون استشهاد را طوری درست کرده که ممکن است خاطر شاه را مضطرب ساخته اسباب زحمت پدرم را فراهم آورد و اینکه بانددون فرستاده برای این بوده است که بدست امین‌السلطان نیفتد و او دفاع نکند .

شاه نایب‌السلطنه را احضار کرده از او میپرسد در مدت اقامت فلان در طهران از او چه فهمیده آیا خیال فتنه و فساد دارد یا نه .

کامران میرزا طوری جواب میدهد که بتصدیق نمودن از اظهارات ظل‌السلطان نزدیکتر است تا بحق گویی در این حال امین‌السلطان رسیده داخل مذاکرات گردیده از اقدامات ظل‌السلطان و از مشورت نمودن شاه با کامران میرزا و از مخفی داشتن این قضیه را از او بی نهایت دل‌تنگ میشود و از پدرم جداً دفاع میکند شاه استشهادی را که بر ضد پدرم جمعی از روحانیان اصفهان باجبار و از روحانی‌نمایان آنجا با اختیار امضاء نموده‌اند با امین‌السلطان میدهد و میگوید اینها چه غرض دارند .

امین‌السلطان فوراً کیف‌دستی خود را طلبیده نوشتجات و تلمکرافات همین روحانیان را که از پیش پدرم نوشته تقاضای بازگشت او را باصفهان نموده‌اند و او آنها را ضبط کرده بود در آورده بشاه نشان میدهد غرض ورزی یا اجبار آنها را در مخالفت با پدرم مدلل میداند این تیر تدبیر ظل‌السلطان هم بسنگ آمده امین‌السلطان همان شب بتوسط معائن‌الدوله پدرم را از واقعه باخبر کرده همه خوشحال میشوند .

از طرف دیگر این خبر که باصفهان میرسد ظل‌السلطان را بر آن میدارد که دست يك اقدام عملی بزند .

و آن این است که چون پیش از این از برادر من التزام خواسته‌است که یا پدرم را از طهران باصفهان برگرداند و یا او خود از اصفهان حرکت نماید

و برادر دم دادن این التزام را موکول بگرفتن دستور از پدرم نموده در این موقع ظل السلطان او را بقوه قهریه از اصفهان بیرون مینماید .

خبر این اقدام ظالمانه پدرم میرسد پدرم عرض حال سختی که هیچگاه معمول نبوده است از جانب هیچ کس بشاه نوشته شود با کمال جرأت بشاه میدهد و کوتاه کردن دست ظلم و تعدی ظل السلطان را جداً از شاه درخواست مینماید .

شاه میفهمد که پدرم دیگر تحمل نخواهد کرد این است که دستخط غضبناکی بظل السلطان نموده او را از مخالفت با خانواده ما سر بجا ممانعت مینماید اما برادرم با اصفهان بر نمیگردد بعد از این قضیه ظل السلطان بظاهر خود را دور میگیرد ولی کار املاک و دارایی ما در اصفهان مختل میشود چاره هم غیر از تحمل کردن نداریم .

زیرا که اوضاع ملک اینطور اقتضا دارد که یا باید باستعماران هم دست شد و یا بدبختی ها تن در داد ظل السلطان با وجود نپوشیدن پدرش باز از ضدیت با پدرم غیر مستقیم دست بر نمیدارد از جمله بپر وسیله هست آقا میرزا حسن آشتیانی را بر آن و امیدارد که در طهران با پدرم مخالفت نموده اسباب اختلال کار او را فراهم آورد از آنجا که تقدیر الهی جاری نشده است از این راه هم تیر مراد او به هدف نمیآید چه کارکنان امین السلطان پیش از آنکه میرزای آشتیانی شروع بعملیات نماید مجرمانه او را خبر میکنند امین السلطان هم که از میرزای مزبور در قضیه دخانیه دلشک است این مسئله را با آقا سید علی اکبر تفرشی که یکی از روحانیان محترم طهران میباشد و با میرزای آشتیانی رقابت دارد خبر میدهد و میگوید منتظر باشید میرزای آشتیانی بر ضد حاجی میرزا هادی اقدام خواهد کرد زیرا که از اصفهان او را برای ایشکار تطمیع نموده اند .

آقای تفرشی این مطلب را بخواص خود گفته آنها را منتظر اقدامات دقیق خویش میگذارد و این خبر تا یک اندازه منتشر میگردد .

روزی میرزای آشتیانی در مجلس درس خود نوشتجاتی اظهار میکند که از اصفهان بعضی از روحانی نمایان بر ضد پدرم با او نوشته اند .

همینکه میخواهد شروع بمذاکره نماید در مجلس همه شده حاجی میرسید علی از سادات اخوی که یکی از سادات محترم طهران است و آقا سید علی شوشتری

که از روحانین درجه دوم و شخصی حراف و بیعلاظه است و هر دو با پدرم دوستی دارند با وی طرف شده او را از داخل شدن در این مذاکره نهی نموده و بزبان خیرخواهی میگویند ماصلاح شمارا نمیدانیم در اینکار دخالت نمائید چونکه اسباب تهبت است برای شما و همه کس میدانند ظل السلطان مؤسس اینکار است.

این مذاکرات از يك طرف واشتهارانی که درباب رشوه گرفتن اطرافیان میرزای آشتیانی از ظل السلطان از طرف امین السلطان که آقای تفرشی بگوش بعضی از خواص رسانیده نه تنها آقا میرزا حسن را از کارانداخته ساکت میکند بلکه قسمت بزرگی از اعتبارات او را هم که در قضیه دخانیه تحصیل کرده بود از میان میبرد و بر اعتبارات پدرم افزوده میشود آخرین تیر ظل السلطان هم بهدف نیامده بجای خود مینشیند پس از این واقعه خاطر پدرم تا يك اندازه از طرف دشمنی ظل السلطان آسوده شده بکار خانواده میپردازد از جمله درصدد میشود که اولاد خود را متأهل سازد مانمی که او را در پیش است انکار من از تاهل است بلی چند سال پیش از این که برادر بزرگ من متأهل شده بمن هم تکلیف کرده اند همسری اختیار کنم و من انکار کرده ام زیرا که از ترتیب زناشویی که نزد ما معمول است که دو نفر شخص بی خبر از حال و کار و اخلاق یکدیگر را بمناسبات خانوادگی و بمعرفی بعضی از کسان دو طرف ندیده و شناخته یا هم همسر مینمایند بینهایت نگران بوده ام.

بعلاوه بزندگانى تنها انس گرفته و از داخل شدن در زندگانی با دیگری و تقیدات وحشت دارم و نمیخواهم آزادی خود را از دست بدهم .
از طرف دیگر دارایی ندارم و دوست نمیدارم بار دیگری را هم با دست خالی بدوش خود گرفته باشم .

خلاصه این ملاحظات مرا بر آن داشته است که هر وقت صحبت این کار میشده انکار میکردم در اینوقت پدرم میخواهد دو برادر کوچکتر از من را متأهل نماید آنها رضایت خود را موکول میکنند باینکه من نیز همسری اختیار نمایم و در این باب ایستادگی مینمایند نگارنده هم ناچار شده با پاره می شرایط که بر خانواده خود کرده رضای بدهم .

برای همسری من دختر حاج میرزا معتمدخان مظفرالملک را (۱) انتخاب مینمایند
من از وصلت نمودن با مظفرالملک و گرفتن دختر او انکار نمیکنم و اسباب اینکار
فراهم میشود در ماه ذی‌الحجه ۱۳۱۱ هـ. در اینوقت سی و دو سال از عمر من گذشته
چند سال آنرا از روی ادراک زندگانی متفرد نموده ام و مدتی لازم است تا بترتیب
زندگانی باغیرانس بگیرم آنهم غیر ناشناس و طفل سیزده ساله که بایستی با او روزگاری
بانتظار گذرانید.

و بحقیقت خبط بزرگی است که ما مناسبات طبیعی را در امور زناتشومی مخصوص
در کار تقارب سنی رعایت نمینماییم یا آنکه در سعادت خانواده مداخلت عظیم دارد.
خلاصه پیش از تأهل اغلب انس و علاقه من چنانکه از پیش نوشته شد با بعضی
جوانان حساس و قابل تربیت بوده که آنها بتوان تحصیل خط و ادبیات با من مراد
میکرده اند و من در ضمن این تعلیمات آنها را بر اوضاع زمان و احوال روزگار تا
آنجا که میدانسته‌ام و درخور ادراک آنها بوده آگاه میکرده‌ام و همیشه آرزو داشته
و با دوستانم صحبت میداشته‌ام بکار بزرگی که موجب ترقی وطن و آسایش هموطنان
باشد قیام و اقدام نمایم.

گاه میشد يك سال و دو سال از مراد کرده با مردم دوری نموده بحال و کار
خود مشغول بوده‌ام بعد از تأهل هم در همان احوال و افکار بیکه داشته باقی مانده بهمان
اندیشه‌ها که در سر بوده مداومت میدهم و انتظار وقت و فرصت را می‌کشم تا کی این
توفیق مرا دست دهد.

(۱) مظفرالملک پسر حاج ملا عبداللطیف ملامی تویجی است پیش از این در سلك روحانیان
بوده (ان یس) در خدمت دولت داخل شده و در اداره ظل‌السلطان سالها حکومت و ریاست کرده
چندیست از ظل‌السلطان بریده و در طهران اقامت گرفته با خانواده ما الفت بسیار دارد در ایام
حکومت لرستان بی‌طایفه دلفس و طرچان وصلت نموده دختری از رشیدخان رئیس آن طایفه
بگیرد از آن زن دختری یگانه دارد که مرا همسر میشود.

فصل نوزدهم

اوضاع ملکی و احوال بیداران

قضیه دخانیه و برهم خوردن آن تأثیر مهمی در افکار تجدیدخواهان نموده بهیچان میآیند چونکه این قضیه را بمنزله فتوحی از طرف ملت بر ضد سلطنت مطلقه ناصری و در مقابل خودسری رجال دولت تصور میکنند.

این است که از هر گوشه و کنار صداهای مختلف بر ضد دولت بلند میشود چه در داخله و چه در خارجه و بیشتر از خارجه که محذورش کمتر است.

ملکم خان که نام او از پیش برده شده اکنون بمأموریت در اروپاست و جداً بر ضد امین السلطان کار میکند روزنامه قانون را نوشته در خفا نزد بیداران طهران و دیگر بلاد ایران میفرستد روزنامه‌می که سر تا پا مشتمل بر مساوی رفتار دربار و درباریان خصوصاً شاه و امین السلطان است.

هر شماره که از این روزنامه میرسد هیجان تازه‌می در نفوس حاصل میگردد از طرف دیگر سید جمال الدین که در استانبول طرف توجه سلطان شده از گفتن و نوشتن معایب دربار و درباریان دقیقه‌می فروگذار نمیکند اوراقی نشر میدهد و با عقدن اکید دولت که آن اوراق بخاک ایران وارد نشود باز بدست بیداران میافتد در یکی از آنها به عربی مینویسد:

ایها الناس انّ الشاه فی تطورات جنونه والوزیر فی ادوار زندقته قد جلبا علی ملة الاسلام خزیاً و امعداه

مقصود آنکه شاه در انواع عیاشی خود بیخبر از همه جا و وزیر در سازش با روحانی نمایان با وجود بی اعتقادی نام محمد را خوار و ملت اسلام را تشکین نموده‌اند شاه را دیوانه و وزیر را زندیق میخوانند.

سید جمال الدین گرچه خود مرد کار و از یکانه مردان روزگار است ولی در این وقت افکار او بواسطه انجمنی که در فصل چهاردهم بیان شد قوت میگیرد انجمن مزبور که برای اتحاد اسلام بریاست او در قسطنطنیه تشکیل شده بزرگتر نتیجه اش شکست

سلطنت ناصری و دل دادن بیداران ایران میگردد و در طهران هم حوزه بی تشکیل میشود از بیداران تاهواخواهی از حوزه علی استانبول بنمایند اغلب اعضای این حوزه از دوستان مخصوص سیدجمال الدین میباشند.

دشمنان امین السلطان قهرآدره هر طبقه هستند با این جمع همراهی دارند و با آنها مساعدت میکنند میرزا علیخان امین الدوله که کمال ضدیت را با امین السلطان دارد در باطن سرسلسله این قوم شناخته میشود برادر او مجدالملک نیز از اشخاص محترم این حوزه میباشد از رؤسای روحانی حاج شیخ هادی نجم آبادی و حاج میرزا هادی دولت آبادی پدر بزرگوار من پیشقدمی من نسبت بدیگران دارند حاج میرزا محمد علی سیاح محلاتی که مردی دنیا دیده است و سری برشور دارد و سیدجمال الدین هم علاقه دارد از روی احساسات عالی بواسطه روابطی که با رجال دولت از مخالف و موافق دارد توانسته است اینحوزه را یاری نماید و غالباً رابط است میان اشخاص محترم. راه مکاتبات حوزه استانبول باحوزه طهران باز است و سعی دولت در بستن آن عقیم مانده بدو سبب یکی بواسطه آنکه ریاست پست ایران با امین الدوله است و بسته های امانت استانبول سلامت بدست صاحبانش میرسد.

و دیگر بودن يك راه خصوصی است برای اطمینان از وصول و ایصال مکاتبات سری و آن راه منشی گری سفارت انگلیس است که میرزا شیخعلی منشی اول سفارت مزبور برادری دارد در استانبول در کسوت تجارت بتوسط این دو برادر از استانبول و طهران راه رسیدن و رسانیدن مکاتبات سری در ضمن مکاتبات رسمی سفارت که بتوسط غلام مخصوص میآید و میرود باز است بی آنکه انگلیسیان دخالت یا اطلاع داشته باشند علاوه بر مکاتبات عمومی که ما بین دو حوزه جاری است میرزا آقاخان کرمانی بطور خصوصی نیز با نگارنده و دیگر آشنایان طهران مکاتبه دارد اختیار میدهد و کتب خیر مینماید کم کم اثر اقدامات هویدا گشته میرزا آقاخان نویسنده رسمی جریده اختر (۱) میشود میرزا آقاخان مقاصد را زیر پرده نازکی در آن جریده درج کرده کار بجایی میرسد که جریده اختر از داخل شدن بایران ممنوع میگردد.

(۱) روزنامه اختر در اینوقت اول روزنامه فارسی است که در خارج طبع و نشر میگردد.

و بعلاوه امین السلطان خاطر شاه را از میرزا آقاخان بی نهایت آزرده ساخته طوری که شاه گاهی پایر زمین زده با تغییر میگوید آقاخان کرمانی ولیهای خود را میگذرد گاهی میگوید هر کس با آقاخان مکاتبه داشته باشد خانه اش را بر سرش خراب میکنم این اظهارات قهراً موجب نگرانی است نوشتجات راجع باین مسائل در هر خانه ای هست مخفی میشود نگارنده راهم خطر نزدیک میگردد و خداوند حفظ میکند با وجود این حوزه بیداران در کار خود جد و جهد دارند شبانها نشر میدهند شبانه اورا قی بر ضد دولت ناصری بدر و دیوارهای طهران میچسباند و هم از کارهای مهم که بدست حوزه طهران جاری و خاطر درباریان را پریشان میکند نوشتجات بسیاری است بر ضد دولت که از طهران با اشخاص امین بولایات فرستاده گشته و از ولایات بمرکز از ولایتی بولایت دیگر با پست فرستاده میشود و در این کار طوری حسن تدبیر بخرج میرود که هیچ معلوم نمیشود مرکز کجاست از کجا بکجا میرود و گوینده کیست .

بالجمله توارد این حوادث داخلی و خارجی خاطر شاه و درباریان را بی اندازه مضطرب میسازد و هر چه میگویند حوزه استانبول را بر همزنند هوفق نیس کردند چونکه دولت عثمانی روی موافقت نشان نمیدهد این است که جداً در صدد بدست آوردن حوزه طهران و بر همزدن آن بر میآیند شاه از فرزند خرد کامران میرزا انجام این خدمت را مؤکداً طلب کرده او نیز تعهد مینماید چه در ایام حکومت خود اداره پلیس مخفی مفصلی تشکیل داده هر سال مبلغی خرج اینکار میکند جمعی از اعمامه بسر های طماع را شهریه میدهد که بهاشیه نشینی از مجالس بزرگان کسب اطلاع نموده او را از خفایای امور آگاه گردانند :

بعلاوه زنه های خبرنگار دارد که از وجود آنها استفاده میکند چه از زنه های عمومی و چه غیر آنها و هم یا طایفه بهائی که در خفا حوزه می دارند و از ترس روحانیان جرئت آشکار شدن ندارند راه پیدا کرده رؤسای آنها را اطمینان داده از وجود آنها هم فایده میبرد با وجود این گاهی که سیاست اقتضا کند آنرا هم بزحمت میاندازد و میگوید پدرم میخواست چنین وچنان کند من نگذاردم .

خلاصه کامران میرزا بهر وسیله هست بر احوال حوزه بیداران طهران پی برده

آنها را گرفتار مینماید پیش از نوشتن شرح گرفتاری آنها قصه می‌را که شنیده‌ام مناسب است در اینجا بنویسم .

میشوم سید جمال‌الدین شی در استان بول در حوزه خود میگوید اذراقی است بدیوار های شهر طهران باید چسبیده شود قرعه باید کشید بنام هر کس در آعد او باید مسافرت کرده خدمت را با انجام برساند .

در میان جمع جوانی است که هنوز سالش بیست نرسیده و سر پرشوری دارد قرعه بنام او در می‌آید حاضرین اعتراض مینمایند که سن این جوان اقتضای انجام چنین خدمت بزرگ و تحمل مخاطرات آنرا ندارد چه بهتر که تجدید قرعه شود .

سید در جواب میگوید قرعه دوم بازی است مگر آنکه دیگری را باوی همسفر و معاون نمایم ناچار معاون وی را باقرعه انتخاب میکنند و هر دو بطهران می‌آیند .

مسافرین در طهران در دفعه اول موفق میشوند در مرتبه ثانی در محلی که میخواهند انجام خدمت دهند زنی را بصورت گدائی در کنار دیوار نشسته دیده اعتنا با و ننموده میخواهند ورقه را بچسباند زن از جای برخاسته چادر را بر کنار افکنده مردی در کتوت فراشان حکومتی ظاهر میشود و آن جوان را دستگیر مینماید اگر این حکایت صدق باشد باید بعد از برهم خوردن حوزه طهران و نبودن وسیله در مرکز برای نشر افکار واقع نشده باشد .

خلاصه باز کردیم باصل قضیه و گرفتاری آزادگان چنانکه از پیش گفته شد .

عادت دولتیان در این زمان اینست هر وقت مسائل سیاسی پیش می‌آید و اقدام مخالفی از طرف ملت میشود برای پی‌گم کردن لباس فساد عقیده بران پوشانیده آن را بایسگری جلوه میدهند تا معلوم نشود افکاری بر ضد دولت در ملت تولید گشته و در این وقت هم بهمین سیاست متوسل شده چندتن از طایفه بابی را که معروفند توقیف مینمایند و افکار مردم را متوجه جلب باینها مینمایند در ضمن جمعی از اعضای حوزه بیداران را دستگیر میکنند که حاج سیاح محلاتی، میرزا عبدالله طیب خراسانی، میرزا رضای پهلور کرمانی و غیره از جمله آنانند .

گرفتاری این اشخاص در ماه رمضان ۱۳۱۱ انقلاب شدیدی در افکار عموم تولید

کرده اشخاصی که مورد بدگمانی هستند نگران میشوند .

گرچه نگارنده آنوقت در حوزه داخل نبوده ولی از آنجا که با بعضی از آن اشخاص رابطه و آشنایی داشته وبعلاوه بواسطه احساسات تجددخواهی ووطن پرستی در میان بیداران ملت محل توجه شده از گوشه و کنار شنیده میشود قصد گرفتاری مرا نیز دارند .

یکی از شبهای ماه رمضان کامرآن میرزا که از روحانیین مهمانی میکند پدرم را بخانه خود بافطار میخواند و مخصوصاً مینویسد مرا هم باخود ببرد .

شب با پدرم بمهمانی حاکم رفته منتظر عاقبت امر هستم چون از سر شام باطابق پذیرایی برمیکردیم در اطاق وسط جوانی را بکامرآن میرزا معرفی میکنند میرزا محمود خان نام وهمیگویند الان از راه رسیده کامرآن میرزا میپرسد او را از کجا برگردانیده اند میگویند از شاهرود و دستور مینهد او را حبس نمایند کامرآن میرزا در این مجلس از حال و کار و اشتغال من از پدرم تحقیق زیاد مینماید و شاید ابهت و بلندی مقام او در نظر حاکم مانع شده باشد اگر خیالی هم درباره من داشته صورت خارجی بآن بدهد .

بالجمله از خانه حکومت در آمده باخوشحالی بخانه خود میرسیم و از نگرانی در میآیم و اما مسافر حبس شده یکی از بستگان میرزا فتحعلیخان صاحب دیوان است که از رجال معروف دولت میباشد اکنون والی خراسان شده این جوان خود و برادرش میرزا نصرالله خان که معروف بگل و بلبل میباشد جزو حوزه بیداران و بمصاحبت صاحب دیوان والی روانه خراسان شده او را از راه بامر دولت بازگشت داده اند و توسط صاحب دیوان هم درباره او سودی نبخشوده اینک در جزو و محبوبین درغل و زنجیر میافتد دستگیر شدگان چند روز در خانه حکومت میمانند گرچه خواص میدانند این حکایت بایی گرفتن نیست ولی مطلب بر عوام پوشیده است .

تا آنکه بواسطه حرکت فوق العاده حاج سیاح محلاتی حقیقت امر بر عوام هم آشکار میگردد .

ولی چونکه فشار حکومت استبدادی رعتی برای خلق باقی نگذارده یا هنوز احساسات وطنخواهی قوت نگرفته و بلزاری نشده است این مسئله چندان اثر نمینماید .

واما کاری که حاج سیاح میکند این است که در موقع سختگیری بر او که دستیاران خود را نشان بدهد و عمده مقصودشان اعتراف نمودن اوست بدخالت میرزا علیخان امین الدوله در این کار واد کسی را نام نمیرد بالاخره بیطاعت شده خود را از بالاخانه می که در آن محبوس است بقصد خود کشتی بزرگ میاندازد فریاد میکند ایها الناس بماهرن سبتی میخواهید بدهید ولی ما را بایی نخوانید تقصیر ما بایگیری نیست .

حاج سیاح از این اقدام صدمه بر کمر و دست و پایش میرسد اما از رنج دنیا خلاص نمیکردد بلکه بر زحمت او افزوده میشود .

در نتیجه این اقدام مختصر هیجانی در مردم بروز کرده تا یک اندازه میفهمند چه خیر است و سیاست باطل دولت آشکار میشود .

بعد از چند روز عکس مقصرین را برداشته همه را بقزوین میفرستند تقریباً بیست ماه گاهی در کمال شدت و گاهی با کمی ملایمت در حبس قزوین میمانند .

در موقعیکه عکس مقصرین را نزد شاه میبرند شاه زیر عکس میرزا رضا بخط خود مینویسد عکس میرزا رضای کرمانی است و یک فحش بدرهم بر آن میفراید .

از اینجا معلوم میشود خاطر شاه در میان مقصرین بیش از همه از این شخص مشوش است چنانکه بعد از صدور حکم خلاصی آنها از حبس قزوین که بطهران میآیند همه را آزاد میازد مگر میرزا رضا را که مجدداً در طهران بمحبس فرستاده میشود و پس از چندی بتوسط میرزا زین العابدین امام جمعه طهران متخلص میگردد بشرط اینکه در ایران نماند .

میرزا رضا پس از مرخصی از حبس طهران در حالتیکه بواسطه صدمات جسمی طولانی و زجر و شکنجه بسیار که دیده حرکت و خصوصاً پیاده روی او مشکل میباشد ولی اضطراراً با پای پیاده از طهران بی مخارج بیرون رفته خود را بگیلان میسرماند .

میرزا رضا میخواهد بجانب قسطنطنیه روانه گردد ولی استطاعت این مسافرت را ندارد بالاخره از یکی از تجار گیلان در انزلی و جیبی قرض مینماید که از استانبول در عوض عطر برای او بفرستد در این حال رئیس پست انزلی بدستوری که از میرزا علیخان امین الدوله باو میرسد میرزا رضا را بشانی صورت و شمائل شناخته مبلغی باو نیاز مینماید .

میرزا رضا از رسیدن این وجه و از احسان امین الدوله در صورتیکه تقاضای او را ننموده بینهایت مسرور شده وجه قرین تاجر را رد نموده باقیه پولیکه دارد خود را بقسطنطنیه می‌رساند.

میرزا رضای مریض مفلوک در ورود باستانبول یکسر بمنزل سید جمال‌الدین می‌رود که آنجا اقامت نماید سید با اینکه ارادت از او نسبت بخود میداند در اینوقت احتیاط

نموده او را نپذیرفته میگوید ابرائی را شب در منزل خود نکند نمیدارم بالاخره میرزا رضا با امر سید و بخرج او چهل روز در مریضخانه فرانسوی خواهد ماند.

میرزا رضا پس از بیرون آمدن از مریضخانه چند ماه با همشهریهای خود میرزا آقاخان، شیخ احمد و برادرانش هم منزل شده ضمناً بخدمتگذاری سید جمال‌الدین می‌پردازد. میرزا رضا میخواهد بایران مراجعت نموده خانواده خود را پرستاری نماید ولی دولت ایران بجمیع مأمورین خارجه خود در موقع اخراج او امر نموده تذکره عبور برای وارد شدن بایران یاد داده نشود.



میرزا ارشاد کرمانی

میرزا رضا روزی در محضر سید جمال‌الدین در شکایت از صعوبات روزگار گریه میکند سید میگوید گریه کردن کار کودکان است مرد مادام که در دازه هرگز بروی او باز است نه زیر بار ذلت می‌رود و نه از حوادث روزگار شکایت میکند میرزا رضا

پس از شنیدن این سخن روح تازه در پیکر خود دیده حال ملال انگیز را تغییر داده برای انتقام کشیدن از ستمکاران خود را آماده میسازد.

در موقعیکه انقلابات سیاسی آرامنه و ترکان جوان بر ضد سلطان حمید شروع میگردد شیخ ابوالقاسم برادر کوچک شیخ احمد روحی مصمم آمدن باهران است. میرزا رضا بعنوان نوکری او بایک تذکره دیابانذ کره افضل الملک روحی بیخبر سفارت ایران با سرمایه هشت لیره طلا که سید جمال الدین باو منخارج راه میدهد روانه میگردد یکی از تجار ایرانی نیز آنها را همفر شده بقفقاز که میرسند شیخ ابوالقاسم بخراسان رفته تا از آنجا بکرمان برود و میرزا رضا در یکی از بنادر بحر خزر بکشتی نشسته در بار فروش پیاده میشود.

میرزا رضا در استانبول اظهار مینموده بخراسان میرود و خانواده خود را از طهران بدانجا برده باشغل دلالتی معیشت خواهد کرد.

در این صورت جدا شدن او از شیخ ابوالقاسم و آمدنش بمازندران دلیل فسخ آن عزیمت است و یا آنکه از ابتدا بقصد آمدن طهران حرکت نموده و آن عنوان برای پی کم کردن بوده است گرچه نزد دوستانش بوده باشد.

گویند میرزا رضا در بار فروش از شخص کاسبی پلانیچه می که بیش از پنج فشنگ نداشته بمبلغ سه تومان خریداری نموده باخود بطهران میآورد.

میرزا رضا بهر ملاحظه بوده اقامت خود را در حضرت عبدالعظیم قرار داده قیافه و نام خویش را تا آنجا که ممکن بوده تغییر داده در بالاخانه روی دری که از سخن مقدس بمدرسه امین السلطان میرود بشغل معالجه امراض جلدی که کودکان را دسرو صورت عارض میشود پرداخته برای اجرای یگانه مقصد خویش انتظار فرصت میکشد.

فصل بیستم

روحانیت و روحانیون

چنانکه در فصل ۱۶ نوشته شد حاج میرزا حسن شیرازی بعد از واقعه دخانیه در مقام ریاست روحانی مذهب جعفری رتبه می را تحصیل میکند که مثل ومانندی در پیشانیان نداشته.

درست است که سلیمت استاد بزرگوارش شیخ انصاری باعلی درجه رسیده اما ریاست شیخ تنها در عالم روحانیت بوده بی آنکه دخالتی در سیاست داشته باشد در صورتیکه ریاست روحانی میرزای شیرازی بعد از واقعه دخانیه رنگ سیاست نیز بخود گرفته بعدی که دولت هم ناکزیر است در مسائل مهم نظریات رئیس محترم مذهب را بدست آورده برخلاف رضای او اقدامی ننماید.

میرزای شیرازی سالهای آخرین عمر خود را در اوج ارتفاع و عظمتی بسر میبرد که هیچکس تصور آن مقام را برای یک رئیس روحانی نمینموده.

بالجمله سامره ظاهرآ و باطنآ مرکز سیاست و روحانیت گشته جمیع رؤسای روحانی مذهب جمعری در عراق عرب و در ایران و دیگر بلاد شیعه مذهب حتی کسانی که پیش از این دعوی همسری با میرزای شیرازی یا برتری از او را داشته در این وقت نسبت با توخت الشماع واقع میگردند اینجا جمله معترضه می که مناسبت با مقام دارد بنویسم سید جمال الدین که خود در کتوت روحانیان است پس از واقعه دخانیه و تمرکز یافتن قوه معنوی سیاسی در سامره روابط صمیمانه می با میرزای شیرازی حاصل مینماید مراسلاتی که میان این دو بزرگوار رد و بدل گشته و در پاره می از کتب تواریخ طبع شده گواه صدق مدعاست.

سید در همان ایام که در قسطنطنیه با التهاب شدید اوراقی بزبان عرب بر ضد دولت و سلطنت ایران نشر مینماید در یکی از آنها قریب باین مضمون مینویسد:

ایرانیان از پیروی فرمان رؤسای روحانی خود سر نمیچینند پس چرا رئیس قوم و فقیه طایفه (یعنی میرزای شیرازی) امر نمیکند این زندیق را از تخت سلطنتش فرود آورند قسم بخدا در اینکار بقدر شاخ حجامت هم خون ریخته نخواهد شد.

خلاصه مرجعیت روحانی و سیاسی میرزای شیرازی نه تنها بزرگان از رؤسای روحانی کربلا و نجف را برای اظهار ارادت و تجدید عهد زیارت سامره میکشاند بلکه رؤسای روحانی ایران را هم بصراقت میاندازد عهد زیارت خود را با رئیس مذهب تجدید نمایند خصوصاً کسانی که در قضیه دخانیه از طرفداران سیاست او محسوب گردیده اند. از جمله آقا میرزا حسن آشتیانی است که از طهران عزیمت تشریف عراق عرب

و درك هجيت ميرزای شیرازی را مینساید.

در فصل شانزدهم نوشته شده میرزای آشتیانی در طرف شدن باید من قسمت مهمی از اعتبارات خود را که در قضیه دخانیه بدست آورده بود از دست میدهد.

اقتدار فوق العاده میرزا علی اسفرخان امین السلطان و همراهی ظاهری و باطنی از بار و ساری روحانی طهران مخالفین میرزای آشتیانی هم سبب میشود که میرزا حسن در انتظار موهون میگردد و البته غرور موفوری که بعد از واقعه دخانیه بر او مستولی شده نیز بضمیمه منفعت دوستی که داشته در تنزل رتبه و مقام او بی دخالت نبوده است بهر صورت میرزای آشتیانی بسامره مسافرت مینماید و توقعات بسیار او در حضرت میرزای شیرازی انجام نمیکرد.

چونکه آن بزرگوار با اشخاصی از رؤسای روحانی که میتوانند از اعتبارات او استفاده های شخصی بنمایند چندان همراهی نمینماید خصوصاً با کسانی که در طهران ساکن میباشند.

میرزای آشتیانی در این مسافرت بسامره یکی از مقاصدش این است که کلمه می کتباً یا شفاهاً از میرزای شیرازی بر ضد پدر من بدست آورده بنشر آن کلمه کسری را که از این راه باو رسیده جبران نماید ولی در این موضوع هیچگونه کامیابی حاصل نمینماید چه از لای میرزای شیرازی هیچگاه خود را آلوده به اغراض اشخاص نمیکند و نهایتاً مقارن رسیدن میرزای آشتیانی بسامره کتابچه مشروحی با مضای حاج محمد حسن امین الضرب بدست میرزای شیرازی میرسد متشمل بر شرح دشمنیهای ظل السلطان نسبت بخانواده ما و شرح وقایع گذشته حتی قضیه تطمیع نمودن میرزای آشتیانی و ایرای مخالفت نمودن با پدرم در آن درج مینماید چنانکه نگارنده خود از زبان حاج محمد حسن شنیدهام.

رسیدن این کتابچه از طرف شخص تاجر بیغرضی بدست میرزای شیرازی بهترین وسیله برای پذیرفتن درخواست میهمان خود در موضوع صدور کلمه اهانت آمیزی از او نسبت بخانواده ما میشود.

میرزای آشتیانی پس از زیارت عتبات عالیات و خانه خدا به طهران مراجعت مینماید

بی آنکه توانسته باشند اندکی از اعتبارات از دست رفته را دوباره بدست آورد این است آنچه گفته و شنیده میشود و البته اشخاص قضاوت کرده میشوند از روی قصد و نیت آنها باری از ضاع روحانیت و احوال روحانیان باین وتیره میگردد عالی ودانی متوجه سامره میباشد تا در ماه شعبان ۱۳۱۲ هجری که خبر رحلت میرزای شیرازی منتشر شده عالم تشیع را سوگوار میسازد.

مجلس سوگواری مقتدای عظیم الشان، رئیس مسلم مذهب و شخص اول عالم تشیع در تمام ممالک شیعه مذهب برپا میشود و در طهران از همه جای شهر در جمیع مساجد و تکایا در تمام خانهای روحانیان معروف و در کوچه ها و بازارها مجلس سوگواری منعقد میگردد روز سیم با امر دولت تمام مجالس برچیده شده. و عا در مسجد شاه جمع گشته ناصرالدین شاه شخصاً بمسجد آمده روحانیان را سر سلامت گفته سوگواری را خاتم مینماید.

و این اول بار است که ناصرالدین شاه بچنین کار اقدام کرده در یک مجلس عمومی مرکب از چند هزار خلق مختلف که در همین وبام مسجد ازدحام دارند وارد میگردد ناصرالدین شاه بعد از سفر آخر اروپا از داخل شدن در مجامع و شامل گشتن بهوزه های اجتماعی چندان تعاشی نمینماید چنانکه گاهی برای رفتن به خانه بعضی از خانواده خود که بیرون از عمارت سلطنت منزل دارند و یا برای رفتن به خانه بعضی از رؤسای مذهبی که سالی یکمرتبه معمول است یا کمال سادگی و یا معدودی مستحفظ آمد و رفت مینماید.

خلاصه رحلت میرزای شیرازی در عراق عرب و ایران تأثیر شدید میکند و البته باید چنین باشد زیرا که رؤسای روحانی مهم دیگر که نسبت باین رئیس اول در مرتبه دوم واقع شده بوده اند و مابین خودشان هم رقابتهایی وجود داشته در این موقع برای احراز مقام اولیت کوشش مینمایند و هر یک طرفدارانی دارند که برای آنها کار روا می کنند.

خصوصاً که مسئله اعلامیت در این وقت از مهمترین مسائل روحانیت شمرده میشود.

بگی مسئله اعلیت است که بعد از رحلت میرزای شیرازی موجب هیاهوی شدید در عالم روحانیت میگردد.

چون اختلاف است میان فقهاء که شخص عامی در مسائل فرعی دینی خود باید تقلید از مجتهد اعلم بنماید یا آنکه اعلیت شرط نمیباشد اگر تقلید اعلم واجب شد ضرورتاً شخص اعلم شاخص و مرکز کل میگردد در صورتیکه اگر شرط نباشد ممکن است در هر زمان مجتهدین بسیار مرجع تقلید و هر يك مقتدای جمعی از مردم بوده باشند میرزای شیرازی در پرتو وجوب تقلید اعلم بر دیگران تقدم جسته مقام اولیت را احراز نموده است.

اکنون که اواز میان رفته تقلید کنندگان او در جستجوی اعلم برای ادای تکلیف شرعی جدوجهد مینمایند.

از مجتهدینی که در حوزه میرزای شیرازی بوده چندتن داعیه این مقام را دارند که مهمترین آنها آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، آقا سید محمد کاظم یزدی آقا سید اسمعیل صدر اصفهانی و آقا میرزا محمد تقی شیرازی میباشند در صورتیکه در نجف و کربلا اشخاص مهم دیگر نیز وجود دارند مانند حاج میرزا حسین طهرانی شیخ محمد حسن مامقانی ملا محمد شرایبانی و غیره.

البته در بلاد ایران هم اشخاص مهمی هستند که دعوی اعلیت مینمایند و لکن از آنجا که عوام شیعه با ماکن متبرکه عراق عرب توجه مخصوص دارند بر روحانیانیکه در آن اماکن ساکنند بیشتر نظر دارند تا بر روحانیانیکه در ایرانند.

در اینصورت نباید انتظار داشت که رؤسای روحانی ساکن ایران هر قدر هم در مقام علمی مبرز بوده باشند بعد از رحلت میرزای شیرازی از مسئله اعلیت و مرجع تقلید عمومی گشتن استفاده بنمایند پس باید در عراق عرب نظر کرد دید از مدعیان اعلیت کدام يك گوی سبقت را برده شخص اول میگردد.

اما در این موضوع معطل نمیباید شد زیرا که عظمت کلمه اعلیت که بایر ایه‌های دیگر در وجود میرزای شیرازی خود نمایی داشته با خود او و با همان پیرایه‌ها در خاک می‌رود و دیگری بعد از آن مقتدای معظم نمیتواند مقام او را بآن جمعیت احراز نماید.

البته نظر بمناسبت‌های سنی و سوانح عمری و اعتبارات خصوصی یکی بعد از دیگری از روحانیان شهر تبریز قدم چسته بیشتر محل توجه میگردد بی آنکه هر جیت عمومی یافته اعتبارات میرزای شیرازی را حاصل نماید و حاج میرزا حسین طهرانی در این وقت مسن‌تر و مقدم‌تر از دیگران است.

و در میان اصحاب میرزای شیرازی کسیکه برای پیروی نمودن از سیاست او بیش از همه استعداد بروز میدهد آخوند ملامحمد کاظم خراسانی است. در ایران مدعیان اعلیت بیشتر در طهران وجود دارند تا در بلاد دیگر و در میان مدعیان طهران از همه مصرتر حاج میرزا حسن آشتیانی و بعد از او حاج شیخ فضل‌الله نوری است اگر چه مقام علم و فضل این دو تن تا یک اندازه مسلمیت دارد اما نه بآن حد که دعوی اعلیت نمایند خصوصاً که در عالم دیانت و پرهیزگاری محل توجه عامه نمیباشند باین تفصیل این دو عالم روحانی باجد و جهد شدید هر یک در مقام خود میکوشد که قسمت مهمی از اعتبارات میرزای شیرازی را بخود تخصیص داده باشد اولی بمناسبت‌هایی که اخیراً بعد از واقعه دخانیه با میرزای شیرازی حاصل نموده.

دومی بمناسبت اینکه از خواص اصحاب میرزای مرحوم بوده است. بالجمله بلند پروازیهای بی اندازه این دو شخص برای رسیدن مقامات عالی بزودی بواسطه سنگی که ناگهان از دست غیب بی‌الهای گشوده آراسته آنها خورده خاتمه مییابد و ایشان را جای خود مینماید.

شرح واقعه آنکه اوراقی بطور شبنامه هفتگی در طهران توسط پست شهری که تازه ایجاد گشته توسط اشخاص مجهول بطور خفا منتشر میشود شبنامهای مزبور مشتمل است بر سوانح عمری حاج میرزا حسن و حاج شیخ فضل‌الله باتذکر دادن رفتارهایی را که بنظر نویسندگان غیر متناسب با رتبه روحانیت از آنها صادر شده است.

بدیهی است این کار بدست هر کس میشود بی موافقت همکارهای این دو شخص که نمیخواهند آنها تقدم بچویند نمیباشد.

چند ماه کاغذ پرانی مزبور برضد این دو رئیس روحانی دوام میکند و هر دفعه که صادر میشود بر اعتراضات خود افزوده بیشتر موجب تشتت افکار میگردد.

این اول دفعه است که يك مطلب مهم منطقی بطور شبنامه آن هم مرتب و منظم در این پایتخت منتشر میشود بی آنکه معلوم گردد کوینده و نویسنده و توزیع کننده چه اشخاصی و در چه کسوت و حرفتی میباشد و این اطلاعات خصوصی را از کجا تحصیل مینمایند.

انتشار اوراق مزبور نه تنها آن دورریس روحانی را از بلند پروازی باز میدارد بلکه دیگر روحانیان و روحانی نمایان را تهدید مینماید.

بعد از این واقعه دو تن از رؤسای روحانی طهران که با دو رئیس سابق الذکر رقابت دارند پیش پای خود را برای توسعه دادن دایره ریاست روحانی و تصدی امور قضائی بار تر میکنند و آن دو تن آقا سید علی اکبر تفرشی و آقا سید عبدالله بهبهانی میباشد و این دو شخص نیز با یکدیگر رقابت دارند.

در خاتمه این فصل تذکر داده میشود که حوادث واقعه سیاسی در دنیا عموماً و در ایران خصوصاً بضمیمه اقتضای وقت و آثار بیداری که در قوه جوان ایرانی هویدا گشته و مخصوصاً آثاری که از اقدامات وطن پرستان و تجدد خواهان در سالهای آخربن بروز نموده سبب میشود که مغزها از خرافات اندکی خالی شده و دیگر چندان وقتی بعموم فریبی روحانی نمایان نمیکذارند.

بلی روحانیت حقیقی خورشیدی است که سر در نیآورد مگر از افق گریبان روحانی حقیقی و يك جامعه وقتی دچار مرض انحطاط اخلاقی شد بوجود عالی ودانی افراد بر حسب استعداد ذاتی که دارند سرایت مینماید و روحانیت باز بچه دست اشخاص خود پستند طمعکار میگردد.

دیگر آنکه بعد از واقعه دخانیه و اعتبارات فوق العاده که از این راه در مرکز ریاست روحانی هویدا شد و روحانیان بیرو سیاست مرکز هم از آن استفاده اعتباری کردند عموم روحانیان باستشای وجودهای متفلس منزله روحانی میکوشند تا در سیاست مملکت دخالت نموده از این راه اعتبارات خود بیفزایند در صورتیکه امتزاج سیاست و روحانیت نه تنها دامان روحانیت را لکه دار بلکه اساس سیاست را هم متزلزل میسازد با وجود این دولتیان در برانگیختن روحانی نمایان در برابر روحانیان حقیقی

برای شکستن صورت و برهم زدن عظمت آنها کوتاهی نمی‌نمایند و در سابه این سیاست باطل برای تاخت و تاز روحانی نمایان طماع و روحانی زادگان بی‌سواد میدان وسیعی تهیه میشود که بواسطه وجود آنها خرابی کار روحانیت و تزلزل اساس سیاست هر دو برزیادت می‌گردد.

بهر صورت دخالت اضطراری میرزای شیرازی در امر سیاست گرچه برای حفظ استقلال مملکت و نگاهداری از تجاوزات یگانگان بسی سودمند بود ولیکن بذری در مزرعه روحانیت پاشیده شد که معلوم نیست چه حاصلی بر ویاند و چه نتیجه در آینده برای سیاست و روحانیت این مملکت داشته باشد و کدام دست قوی بتواند این خلط و مزج را بر هم زده هر يك از سیاسیون و روحانیون را بادای وظیفه خود وادارد.

فصل بیست و یکم

قتل ناصرالدین شاه

در سال ۱۳۱۳ یکهزار و سیصد و سیزده که چهل و نه سال هجری از سلطنت ناصرالدین شاه میگذرد خاطر وی بر آن تعلق میگیرد که چون سال پنجاه در رسد بنام قرن دوم سلطنت جشن بزرگی گرفته بر عظمت و اعتبار خود بیفزاید. در ایران سی سال یکقرن است و باین قاعده سال شصتم قرن دوم و لکن عشق شاه صاحب قران بشنیدن عنوان ذوالقرنین او را بر آن میدارد که سال پنجاه سلطنت را قرن مقرر دارد.

ناصرالدین شاه را دیدن اوضاع روزگار و اطلاع بر افکار جدید و مخصوصاً آنچه اخیراً در ایران بروز نموده بانکوشهای بسیار که از او در رعایت نمودن حقوق ملت در جراید خارج میشود بضمیمه خستگی از عیش و نوش و شهوت رانی که باقتضای سن برای او حاصل شده بر آن میدارد هر چه بتواند برای خلق اسباب رفاه و آسایش فراهم نموده قلب ملت را بخود جلب نماید.

چنانکه در اواسط این سال مالیات نان و گوشت را که موجب گرانی این هر دو

میباشد و عموم مردم مخصوصاً فقرا بارزانی آنها نظر دارند معاف میدارد تا باین وسیله قلب عموم را بشرکت نمودن با شوق و شغف در کار جشنی که در نظر دارد همراه و متوجه سازد .

معاف گشتن مالیات مزبور باندازه‌ی در مردم حسن اثر مینماید که بصرافت طبع آنها را بچراغان کردن طولانی برای اظهارتشکر از دولت واداشته دنباله آن کشیده میشود تا ماه ذی القعدة الحرام که دولت شروع مینماید بتبیه دیدن اسباب جشن قرن پادشاهی .

میرزا علی اصغر خان صدر اعظم و دیگر رجال دولت برای این جشن تدارک فوق العاده مینینند نقشه های مفصل میکشند و میخواهند چند شب تمام مملکت را چراغان نموده در طهران و در تمام ولایات آتش بازی مفصل کرده خوان نعمت پادشاهی را در همه جا گسترده از طبقات مختلف تا آنجا که بتوانند مهمانی نمایند .

و هم علماء و امراء و بزرگان را بخلعتهای فاخر از جانب دولت مفتخر ساخته از انعام و اکرام عمومی نمودن بقدر امکان دریغ ندارند .

اعیان و اشراف مملکت هر يك بقدر استعداد خود برای تقدیم حضور همایونی تحفه قابلی مهیا مینمایند حکام بلاد و مأمورین دولت در همه جا از داخل و خارج تقدیمیهای لایق مهیا میسازند شعراء و ادبای مملکت قصیده ها گفته تاریخها و تهنیت نامها سروده شاه را بنام ذوالقرنین یاد نموده بخود وعده گرفتن جایزه ها میدهند .

خصوصاً که شاه مقرر داشته آثار ادبی که در موضوع این جشن از دانشمندان مملکت ظاهر گردد بصورت لوحه های نفیس درموزه همایونی بیادگار ضبط گردد . بالجمله تبیه ها از طرف دولت و عملت تا نیمه این ماه دیده میشود رآیتهای کهنه دولتی را از بلاد بطهران میفرستند که تجدید گردد .

سفرای فوق العاده دول برای عرض تبریک و تهنیت اغلب بطهران وارد شده و بعضی درراهند بزودی وارد میگردند .

تجار و کسبه اسباب زینت و چراغانی از خانها بعاوزه ها و دکاکین میرند ساعت بساعت برزینت و آرایش شهرها افزوده میشود و در طهران از همه جا بیشتر .

مقرر است که از هیجدهم ماه ذی‌العقده جشن شاهانه شروع گردد.

شاه بخيال می‌افتد روز جمعه هفدهم ماه مزبور را محض توسل با ارواح مقدسه انبیاء و اولیاء و مبارکی جشن و طلب عفو و بخشش از خطاهای گذشته و درخواست توفیق و سعادت در آتیه از

خداوند متعال بزار حضرت عبدالعظیم که بمسافت چند میل در جنوب‌طهران واقع است مشرف گردد.

شاه در این روز ناهار را در زاویه مقدسه مهمان صدراعظم است و صدراعظم در باغ‌مادر شاه تهیه بسیار برای ناهار دیده است.

شب جمعه نگارنده بمحضرت عبدالعظیم مشرف شده ساعتی از شب میگذرد در یکی از ایوانهای غربی صحن مقدس که متصل بدالان



ناصرالدین شاه قاجار

شمالی صحن است نشسته انتظار رفیقان را میکشد که بشهر مراجعت نماید در تاریکی زاویه ایوان شخصی در لباس کسبه دیده میشود که صورتش درست تمیز داده نمیشود این شخص میرزا رضای کرمانی است که گوشه تاریکی سرپا نشسته دستها را بروی زانو و سر را بروی دستها گذارده در دریای فکر و خیال فرو رفته بی آنکه تغییر وضعی

بخود بدهد یا کلمه می بگوید در این حال دوتن از زوار در طرف دیگر ایوان نشسته با یکدیگر صحبت داشته در ضمن سخن میگویند فردا شاه بزیارت عیابد فرق هم نمیباشد چون تا کنون رسم بوده است هر وقت شاه باین مزار مشرف میشده صحن و حرم را بکلی قرق مینموده اند.

در اینوقت که شاه از ملت اطمینان یافته تصور نمیکند کسی در کمین او بوده باشد و هم میخواهد خودرا درمجامع عمومی داخل نموده با همه یگانگی نماید این عادت را بر هم زده بی قرق بصحن و حرم وارد میگردد و چیزی که هرگز بخاطرش خطور نمینماید این است که میرزارضای ستمدیده دلریش آماده انتقام کشیدن از ستمگر خویش درمیان این جمع بوده باشد.

خلاصه بمحض آنکه از زبان این دوتن از زوار شنیده میشود شاه فردا بزیارت عیابد و فرق هم نمیباشد مجسمه فکر و خیال در تاریکی زاویه ایوان بجنبش آمده سر از روی دست وزانوی تحریر داشته از روی تعجب میگوید شاه، شاه فردا اینجا عیابد فرق هم نیست.

نگارنده از دیدن این حال و شنیدن این سخن تعجب آمیز از کسیکه در ظرف چند دقیقه که بفاصله کمی نزدیک نشسته جز سکوت و بیحرکتی چیزی ندیده تعجب نموده تصور میکند این شخص عارض دلخسته است که میخواهد بیواسطه عریضه می بشاه خود داده باشد.

رفقا میرسند نگارنده هم بشهر بازگشت هینماید فرای آنروز یکساعت ونیم پیش از ظهر از خیابان ناصریه بطرف لاله زار بمهمانی یکی از دوستان میروم رو بروی دری که از خیابان ناصریه پارک کشوده است معدودی از غلامهای کشیکخانه همایونی دیده میشوند که در دو طرف خیابان ایستاده انتظار بیرون آمدن موکب شاهانه و حرکت نمودن بحضرت عبدالعظیم را دارند.

کالسکه شش اسبه محاذی درب اندرون انتظار در آمدن شاه را از حرم سرا میکشد سوارها با حال پریشانی ینکی میزنند پیداست از نرسیدن جیره و هواجب بفلاکت افتاده اند و از آنها مقلو کتر اسبهای سواری آنها است که لاغری و پژمردگیشان

از ستمکاری رؤسای اسطبل و صاحبمنصبان کشیک‌خانه در طمع نمودن بعلیق آنها شهادت میدهد.

بالجمله از وضع سواری شاه و حالت همراهان او آثار ناامیدی هویداست و بدان میماند که در دلها حادثه نزدیک و خطر بزرگی اثر نموده باشد.

نگارنده بمیهمانی رفته ساعتی ازظهر میگذرد بایکی از دوستان که شخص بی اعتنائی بدنیاست میباشد از بی اعتباری زندگانی این عالم صحبت میداریم که پیشخدمت از در آمده میگوید سر بازهای قراول درخانه را فشنگ (۱) داده میگویند درحضرت عبدالعظیم کسی بشاه تیرانداخته کارگر نشده.

رفیق بی اعتنائی بدنیا من میگوید این شاهد صدق گفتار است که از در آمده ما را هتبه میسازد رسیدن این خبر دوستان را متفرق نموده هر يك بجانب منزل خود روانه میگردد در مردم اضطرابی هویداست سوار قزاق در شهر میگردد رجال دولت بایکی دونفر سوار مسلح حرکت میکنند که اینها همه علامت گذشتن کار شاه است اما بی دربی خبر منتشر میشود که بشاه آسیبی نرسیده بزودی مراجعت خواهد کرد بعضی میگویند مجروح گشته بعضی میگویند در گذشته و حقیقت امر برعاده مستور است تا فردای آنروز که مکشوف میگردد.

شرح واقعه آنکه میرزارضا از آن وقت که در شب جمعه شنیده است شاه بزیارت می رود و فرق هم نمیباشد شاهد مقصود را در آغوش دیده خود را بآرزوی دیرینه رسیده می بیند شاید هم از پیش درانتظار چنین روزی بوده است.

میرزارضا از دیرزمان مالیخولیای کشتن ناصرالدین شاه را در مغز خود هیپرویدانیده ستمکاریها و حبس و زجرهایی که از مأمورین دولت میدیده و میکشیده باین مالیخولیا قوت ببخشیده است چند سال در موقع تعزیه خوانی تکیه دولت که او در غرفه حاج محمد حسن امین‌الضرب خدمت مینموده چون شاه برای داخل نمودن بگردش‌غرفه‌ها میرسد میرزارضا میخواهد با کاردی که دارد مقصود خود را انجام داده باشد اما احتیاط میکند که میادا کارگر نگشته کامیاب نگردد و کارها بدتر و سختتر بگردد و همچنین در

(۱) رسم است پربازان تفنگ میدهند بی فشنگ و در وقت ضرورت بآنها فشنگ داده میشود.

مواقع دیگر این عزم را داشته و رعایت احتیاط را نموده دست نگاه داشته است و آیا از کلمه‌ئی که شاه بطور خصوصی زیرعکس او مینویسد و در فصل ۱۸ نوشته شده و هم از احتیاطهای شاه که میسرده است با و تذکره ندهند که وارد ایران بشود نمیتوان بی برد که شاه نیز از او بدگمانی شدید داشته است؟

میرزارضا در موقی که از قسطنطنیه بطرف ایران حرکت مینماید همین مالیخولیا را در سر دارد و آرزویش در دنیا کشتن ناصرالدین شاه است معاشرت چندین ماهه اخیر او با سید جمال الدین و حوزه بیداران ایرانی آنجا مخصوصاً همشهریهای خودش هم البته این اندیشه را در وجود او قوت داده او را تشویق نموده است .

میرزارضا همه جا با این اندیشه زندگانی میکند از روی همین فکر در مازندران طیانچه میخورد و از روی همین خیال در حضرت عبدالعظیم اقامت مینماید .

چیزی که محل نظر است این است که آیا امین السلطان صدراعظم و اشخاص معرم او مانند حاج محمد حسن امین الضرب از باز آمدن میرزارضا باین مملکت خبردار هستند یا نه و اینکه محمد حسن خان اعتماد السلطنه چرا مورد بدگمانی شاه میشود اعتماد السلطنه با میرزارضا چه آشنائی دارد با صدراعظم چه خصوصیت تازه حاصل نموده و بالاخره بمرگ طبیعی از دنیا میرود یا مسموم میگردد اگر مسموم شد بدست کی و بدستور کی میشود شاید در آینده بشود تحقیقی در این موضوع کرد .

حاج سیاح معلاتی میگوید با احتیاط اینکه مبدا میرزارضا اقدام بکاری کند که باز موجب گرفتاری من بگردد با امین السلطان مینویسم میرزارضا باین شهر آمده مراقب او باشید اما او نخواهد نشست و نشیند گرفته بروی خود نمیآورد .

گفتم صدراعظم از آمدن میرزارضا خبر داشته باشد و ندانسته بگیرد بلی ممکن است چونکه صدراعظم یقین حاصل کرده شاه بعد از گذشتن جشن بیفاصله بواسطه دسپه کاریهای کامران میرزا و ظل السلطان و دیگر دشمنان او درشته امور دولت را از دست روی و از دست برادرانش و بلکه از دست اقارب و ارحامش که در کار اند خواهد گرفت و خانواده او را بکلی بر خواهد چید و شاید خطر جانی هم متوجه او بگردد .

و این حقیقتی است که چندان قابل انکار نیست چه دشمنی دشمنان صدراعظم

بعد کمال رسیده شاه نیز از قهر کردنهای بی در پی او بجان آمده بنقدینه وافر می که برادرش میرزا اسمعیل خان امین‌الملک و بستگان او جمع آوری نموده‌اند چشم‌طمع دوخته بعضی از کانیکه تصدیق دارند شاه باطناً از امین‌السلطان دلگیر شده و اگر مانده بود وایام جشنتش میگذشت قطعاً او و خانواده‌اش را از کار خارج میکرد سب را چنین میگویند که شاه در نظر داشته است بااصلاحاتی در امور مملکت اقدام نماید و با بودن رشته امور بدست صدر اعظم و دست نشانده‌گان او امکان پذیر نبوده چه آن اصلاحات بدست درجال تجدیدخواه بایستی انجام بگیرد و آنها اغلب مخالفین امین‌السلطانند بر نگارنده صحت این قول معلوم نیست چه اگر شاه اصلاحاتی هم در نظر داشته است چیزی نبوده که حاجتمند دست تجدید خواهان بوده باشد.

بالجمله گویند شاه عادت داشته نقشه‌های خیالی خود را که بعد میخواست اجرا کند از پیش یادداشت مینموده یادداشت‌های مزبور نزد یکی از زنهای محرم او سپرده میشده است.

اینجا نظری باید بحرم شاهی کرد همان حرمسرا که نگارش شرح احوال آنرا يك جلد كتاب بزرگ كافی نمیشد.

صدر اعظم با حاجت شدید که به با خیر بودن از افکار خفیه شاه دارد چگونه میشود در این حرمسرا روابط خصوصی نداشته برای اطلاع از اخبار مهم راه مطمئنی تحصیل نکرده باشد بواسطه خواجه‌سرایان، خدمتگاران و بلکه بعضی از خود خانم‌ها که در محیط حملو از رقابت با یکدیگر زندگانی مینمایند و هر يك از آنها همه گونه حاجت بشخص اول دولت آن هم شخص اول خراج با اقتدار دارند.

يك قضیه خصوصی نیز با درمیانی مینماید که وسیله خوشبختی و خوشوقتی برای صدر اعظم گشته راه او را تا نقطه قلب و دماغ ناصرالدینشاه باز مینماید و آن اینست: ناصرالدینشاه در حرمسرای پر جمعیت خود اخیراً بدختر باغبان باشی خویش تعلق خاطر یافته این دختر بزودی سوگولی حرم میگردد.

پس از چندی بواسطه گوشه چشمی که از شاه بخواهر کوچکتر خود مشاهده نموده مکدر گشته روی خوش پشاه نشان نمیدهد شاه بهر وسیله برای رام نمودن

قلب وی متوسل میگردد .

حتی باین وسیله که صدر اعظم این خانم را بتوسط خواجه سرایان تصیحت کند فرستاده صدر اعظم باین بهانه باخانم دختر باغبان باشی ملاقات نموده قلبدرمیده اورا ازشاه بجانب صدراعظم جلب نموده وسیله تحصیل خیرهای خصوصی حرمسرا بهتر بدست میآید و میفهمد که بعد از جشن کار او و خانوادہ اش ساخته است از روی این نظریات است که تصور کرده میشود صدراعظم از بودن میرزا رضا در حضرت عبدالعظیم و از سوء قصد او نسبت بشاه شاید بیخبر نبوده و بپیر طرف شدن دشمن جان و مال خود نارضائی نداشته است چیزی که تصورش مشکل است این است که میرزا رضا مدتی در طهران و در حضرت عبدالعظیم مانده جمعی از دوستان او از ورودش باخبر باشند و با همه خبرنگاران که کامران میرزا در طهران و اطراف دارد شاه و پسرش از بودن میرزا رضا در این شهر بالمره بیخبر مانده باشند و باز نظرها مختلف است که اندیشه شاه کشی میرزا رضا اخیراً از کجا مددیافته و اینک مسبب حقیقی قتل شاه چه اشخاصی میباشد در صورتیکه میرزا رضا اعمال خود ناصر الدینشاه است که باین صورت در آمده و هر مددی از هر کجا باو رسیده باشد از نتیجه همان اعمال میباشد.

خلاصه میرزا رضا پیش از ظهر روز جمعه هفدهم ذی القعدة هزار و سیصد و سیزده هجری چشم رؤسای خدام حرم را دور دیده طیانچه کوچک خود را بادل بزرگ و مغز پراز حس انتقام برداشته با عریضهئی بحرم وارد شده در سمت جنوب روبروی دری که بجانب امامزاده حمزه گشوده است خود را بضریح میچسباند مانند کسی که التجاه آورده باشد و تضرع و زاری بدرگاه الهی نماید چون اول دفعه است که شاه بی قرق بصحن و حرم وارد میشود زن و مرد در صحن اجتماع نموده که شاه را ملاقات نمایند معدودی فرانس و بسا اول هم که پیش روی شاه حرکت میکنند متعرض کسی نشده مردم را پیش و پس نمیمازند. بدیهی است این چند نفر مستحفظ هم با شاه با یوان و حرم وارد نشده همراهان شاه در حرم دو سه تن از خلوتیان و یکی دو تن از رؤسای خدام مزار مقنس میباشد .

و اما صدر اعظم بیباغ مادر شاه که محل میهمانی است رفته تنظیعات آنجا را

میبیند و مراجعت نموده در سر کوچه غربی که اول بازار واقع است انتظار ورود شاه را میکشد در این وقت امین الملك در صحن مقدس با رؤسای خدام ایستاده دستور تنظیمات را میدهد که از طرف برادر احضار میگردد امین الملك بارؤسای مزبور بیرون آمده میبیند صدر اعظم در کالسکه نشسته غلیان میکشد و با وجد و سرور بسیار بوی رو کرده میگوید نوشته مهمی را گم کرده بودم حالا بخاطرم آمد کجا گذارده ام این است علت خوشحالی من صدر اعظم امین الملك و خدام را بی آنکه کاری بآنها داشته باشد احضار نموده معطل نگاه میدارد تا شاه میرسد و همه باتفاق بصحن آمده شاه وارد حرم میشود و صدر اعظم در میان ایوان با بعضی از رجال دولت قدم زده بیرون آمدن شاه را انتظار دارد شاه زیارت را تمام کرده بجهانب غربی حرم روانه میشود که از در طرف جنوب خارج شده اما مزاده حمزه را زیارت نموده برگردد:

خدام حرم اندکی مردم را پیش و پس مینمایند که راه گذشتن شاه را باز نمایند و باین واسطه جمعی از زنان زیارت کننده خود را بزایه حرم ما بین جنوب و مشرق کشانیده رو گشاده و نیم رخ بانتظار دیدن شاه میایستند صف اول این جمعیت زنانه معاذی در متصل بهمین موضع از ضریح مطهر است که میرزا رضا بدانجا التجاه آورده شاه از زاویه مقرب و جنوب پیچیده پیش از آنکه رو بروی در رسیده از حرم بیرون برود چشمش بجهانب زنان افتاده حواستی متوجه پیش روست و از طرف چپ بکلی غافل در این وقت میان او وقائلش یش از یک قدم فاصله نیست.

میرزا رضا بدون هیچگونه مانع شاه را در کنار خود دیده پشت بطرف زنها نموده عریضه را در دست و طپانچه را زیر عریضه پنهان نموده دست خود را دراز میکند که عریضه خود را بشاه برساند تغییر وضع دادن او و دراز شدن دستش برای دادن عریضه شاه را از توجه بزنان منصرف و بار متوجه میسازد اما این توجه بیش از بیک چشم برهم زدن نیست که قلب او هدف تیر انتقام میگردد پس از رسیدن تیر بقلب شاه انقلاب شدید در حرم روی داده زن و مرد فرار مینمایند شاه بی آنکه سخنی گفته باشد یک قدم بطرف در جنوبی برداشته همانجا آهی کشیده در حالیکه همراهان میخواهند او را نگاهداشته باشند بر زمین خورده جان میدهد و نمش او را میکشد

بمقبره جیران که در فاصله بین الحرمین واقع است و اکنون جزو فضای مدفن اوست میرزا رضا پس از کشتن شاه طباچه را انداخته میخواست فرار کند که بعضی از زوار او را نگاهداشته خلوتیان و خدام رسیده کتک زنان او را از حرم بیرون کشانیده بصحن مقدس میبردند.

یکی از همراهان شاه کمی از گوش او را با قلمش بریده خون جاری میکرد مردم نیز بقصد کشتن او آزار فرادانش مینمایند.

صدر اعظم درحالتیکه با اضطراب میخواهد بحرم داخل شده از حال شاه خیر بگیرد بهر ملاحظه باشد نمیخواهد میرزا رضا باینصورت بدست مردم کشته شود فریاد میکند او را نکشید کسی گوش نمیدهد. بالاخره فریاد میزند صدر اعظم میگوید او را نکشید مردم اسم صدر اعظم را شنیده دست از رفتار خود کشیده قاتل را بدست مأمورین دولت داده او را بمعس میبرند.

میرزا علی اصغر خان صدر اعظم اگرچه از رجال با سیاست درجه اول شمرده میشود ولی دارای هوش و جرئته سرشاری است همان هوش ذاتی او را رهبری کرده تذکراتی میدهد که ازمانند او اشخاص اینگونه تذکرها دور بنظر میآید اول تذکره مانع شدن از کشته گشتن کشته شاه است بی آنکه معلوم گردد همدستان او کیانند تذکره دوم آنکه قتل شاه را پنهان و او را بصورت زندگان بمقر سلطنت بازگرداند تا از انقلاب و اغتشاش منتظر الوقوع در این گونه مواقع جلوگیری شده باشد.

صدر اعظم در اینحال بیش از همه کسی از دشمن دیرینه خود کاهران میرزا که وزیر جنگ و حاکم طهران است اندیشه دارد صدر اعظم میدانند که در این موقع کاهران میرزا میتواند دشمنیهای دیرینه خود را درباره او تلافی نماید خصوصاً که او بر ضد سلطنت مظفرالدین میرزا میباشد و از هیچ اقدام برای رسیدن بمقصد دریغ نخواهد کرد صدر اعظم برای جلوگیری از اقدامات این دشمن اگرچه یکی دو ساعت هم بوده باشد وقت لازم دارد اینست که از انتشار خبر قتل شاه پیش از ورود بشهر جلوگیری مینماید و برای تحصیل قدرت و رسمیت میخواهد اول ولیمهد دولت را با خبر نموده کشته شدن شاه وقتی منتشر گردد که جانشین وی مشخص شده باشد.

بهر صورت صدر اعظم در عین پریشان حواسی و با اسباب بسیار مختصر که در دست دارد خود را نیاخته دست و پهای خویش را گم ننموده مانند کسی که از پیش فکر عمیق در اجرای این نقشه نموده باشد بعد از ترقی نمودن صحنها و بستن درها جسدشاه را باین عنوان که در حال غشوه و ضعف است در آغوش چند تن از خلوتیان از در کوچکی که در گوشه صحن معروف بصحن جیران است بیرون برده در کالسه سلطنتی نشانیده خود پهلوی مرده نشسته فرمان حرکت میدهد و امر ونهی مینماید.

مردم که موکب سلطنت رامیینند بصورتیکه رفته باز میگردند در کشته شدن شاه تردید نموده بلکه بزندگانی او امیدوار میگردند.

صدر اعظم باین ترتیب و تدبیر از هر حادثه خطرناکی جلوگیری نموده بدن شاه را بعمارت سلطنتی رسانیده پیش از هر کار باتلگراف ولیمهد را که در تیریز است اطلاع داده حکم تلگرافی بر صلاحیت خود برای هر گونه اقدامی که لازم بداند صادر کرده با کمال قدرت در جایگاه شاه کشته شده و در مقام پادشاهی که بعد از مدتی خود را یاریکه سلطنت میرساند نشسته کامران میرزا را با تهدید شدید بجای خود مینشاند و زمام امور لشکر و کشور را کاملاً در دست اقتدار خود میگیرد و پایتخت را منظم نگاه میدارد.

فصل بیست و دوم

سلطنت مظفرالدین شاه

مظفرالدین میرزا باین مناسبت که مادرش شاهزاده خانم است بر برادران دیگر در رسیدن بمقام سلطنت تقدم جسته.

این شاهزاده ذاتاً کم حال دارای ادراک محدود و بی اندازه عیاش و خوشگذران است بعدیکه سلامت بدن خود را هم فدای شهوترانی نموده.

ولیمهد در مدت طولانی اقامت آذربایجان بیکار و در حقیقت خانه نشین بوده چه همه وقت در مقابل خود والی مقتدری را مانند فتحعلیخان صاحب دیوان باحسنعلیخان

امیر نظام و غیره میدیده است که نه تنها زمام کل امور ایالت را در دست داشته بلکه در کارهای شخصی او هم دخالت و بعبارت دیگر با او للکی و تحکم مینماید.



مظفر الدین شاه

ولیعهد بواسطه نداشتن اجزای قابل و نارسائی تدبیر خود در اداره کردن امور زندگانی همه وقت بی پول معطل سرگردان و گرفتار دست طلبکار است. ناصرالدین شاه که حب حیات و علاقه بطول عمر بر هر علاقه‌ئی در وجودش غلبه

دارد ذاتاً یا آنکس که در انتظار مرگ او نشسته توجیهی ندارد گرچه فرزند خود بوده باشد.

و بلاوه بدو فرزند دیگر مسعود میرزا و کامران میرزا آنقدر بال و پر داده که در هوای سلطنت هم پرواز مینمایند و این خود مزید شکسته بالی ولیعهد است و الی آذربایجان هم هر که باشد برای استقلال شخصی خود ولیعهد را در مانده و پریشان حال میپسندد.

ولیعهد بواسطه این اسباب و اسباب دیگر که سر آمدش همان محدود بودن فکر اوست در سالهای آخر عمر پدرش با نهایت فلاکت و پریشان روزگاری در تبریز امراد حیات مینماید در اینصورت چندان هم نمیتوان او را ملامت کرد اگر خود را در آغوش عیاشی و شهوت رانی انداخته باشد.

شکوه السلطنه مادر ولیعهد از زنیهای محترم ناصر الدین شاه است و تعصب مذهبی زیاد دارد و در اختلاف شیخی و متشرعه که در این قرن بروز کرده و طریقه شیخی قوت گرفته است شکوه السلطنه بیرو آن طریقه گشته ولیعهد هم بمتابعت مادر خود و منسوب او میرزا محمد خان امیر الامراء که رئیس در خانه اوست بطریقه شیخی متعایل شده خود را بیش از آنچه هست مذهبی معرفی مینماید و بهاج محمد کریمخان کرمانی و اولاد او اظهار اودت میکند.

بهر این است در این موضوع عبارت کتابی را که میرزا محمد خان مجد الملک نوشته موسوم بر ساله غیبی اینجا نقل نماید مینویسد :

عنقریب ولیعهد دولت ایران را تشویقات اندرونی و بیرونی منسوبان امی او که اعمت معتبری هستند شیخی مقتدری خواهند کرد و او را عصیت این مذهب بعملی و میدارد که از حوصله دولت و ملت خارج باشد و از برای ملت ولیعهدی تعیین میکند که مردود ملت بوده باشد.

بالجمله ولیعهد با آن عالم عیاشی که در خلوت از هیچگونه ارتکابی خودداری ندارد در ظاهر نماز گذار و دعاخوان، روزه شنو سید پرست، دعاگیر، نذرو نیازده میباشد چونکه شنیده است باین توسلها میتواند تمام گناههای خود را امرزیده شده بداند.

ولیعهد اخلاق خود را از هر جهت بحلونیان و نوکرهای مقریش نیز سرایب داده و این طبیعی است که زبردستان در اخلاق و آداب پیرو زبردستان خویشند . در سالهای آخرین ریاست درخانه ولیعهد بعبدالمجید میرزای عین‌الدوله رسید این شاهزاده فرزند عضدالدوله نوه فتحعلیشاه قاجار است .



عین‌الدوله

در پیروی نمودن از اخلاق و عادات ولیعهد از دیگر چاکرانش کوتاهی ننموده در این وقت پیشکاری کل آذربایجان را هم دارد . دیگر از مقربان درگاه ولیعهد حسین پاشا خان ملقب بامیربها در جنگ میباشد

امیر بهادر جنگ رئیس کشیکخانه ولیعهد است خود را در مذهب متعصب مینمایاند این شخص اگرچه نامی است و از اوضاع روزگار بیخبر ولی کارکن و باعزم و استقامت است. از خانواده نظام‌العلمای تبریز چندتن پسر و جوان از مقربان ولیعهدند و نیز از اولاد حاج صدرالدوله اصفهانی نواده‌های حاجی محمد حسینخان صدراعظم چندتن از خلوتیان و مقربان او میباشند.

میرزا محمودخان حکیم‌الممالک هم طیب ولیعهد است و نفوذ تام در وجود او دارد ولیعهد در میان اجزای خود يك سید محترم هم دارد که با اظهار ارادت مینماید و این شخص آقای بحرینی میباشد ولیعهد چون از رعد و برق و انقلابات هوایی ترسناک میشود بسید مزبور پناه برده در سایه ردای او وحشت خود را بر طرف مینماید.

سید و اولاد از هم ولیعهد را با اخلاقی که بیشتر موجب حاجتمندی او بایشان و مزید استفاده نمودن آنها بوده باشد تشویق مینمایند.

این مردم که سالها در آذربایجان در خدمت ولیعهد بفلاکت گذرانیده انتظار میکشیده‌اند ولیعهد شاه شود و بنوائی برسند در این وقت با خواهی‌های بلند با آرزوهای بسیار یاکیسه‌های خالی و مغزهای پر از طمع مصمم آمدن بطهران و رسیدن بمقامات عالی میباشند.

عین‌الدوله که اردوی ولیعهد در تحت ریاست او بمقر سلطنت میرسد خود را از حالا صدراعظم میدانند امیر بهادر جنگ خود را سپهسالار میشتابد.

و بالجمله همراهان ولیعهد مشاغل عالی دولتی و فرمانفرمایی ایالات و ولایات را در میان خود در عالم خیال تقسیم نموده هیچکس از رجال ناصرالدینشاه را در مقابل خود قابل اعتناء نمیدانند.

پس از رسیدن مرده سلطنت بولیعهد بضمیمه مبلغی پول نقد برای تدارک مسافرت فرزند ارشد خود محمدعلی میرزا را بجای خود نشانیده بجانب طهران رهسپار میگردد تا از طهران پیشکار کل به آذربایجان بفرستند.

اینک با اوضاع طهران بعد از کشته شدن ناصرالدین شاه و پیش از ورود مظفرالدین شاه نظری باید کرد بدیهی است تهیه فوق‌العاده که برای گرفتن جشن قرن دوم شاه